

رخساره‌های اقتصاد،

در روند

تکامل اجتماعی

(دفتر سوم)

تضادهای سرمایه‌داری

ا. مندل

ارنست مندل

رخساره‌های اقتصاد،

در روند

تکامل اجتماعی

(دفتر سوم)

[تضادهای سرمایه‌داری]

ترجمه‌ی محمود مصور رحمانی

سؤالات مازیار

www.hks-iran.com

پایانده تصنیف

دولتستان در دوره سلطنت

محمود

رحلمتجان املات

(۱۳۵۸ هـ. ق)

آرشیو اسنادی و کتابخانه

زنگنه‌ها

-
- رخساره‌های اقتصاد، در روند تکامل اجتماعی (دفتر سوم)
 - ارزست مندلی
 - ترجمه‌ی محمود مصور رحمانی
 - تیراژ ۱۰۰۰۰ نسخه
 - چاپ اول - خردادماه ۱۳۵۸

فهرست مطالب

فصل پنجم

تضادهای سرمایه‌داری

- ۵..... ولع سرمایه برای جلب ارزش اضافی.....
- ۱۰..... افزایش ساعات کار روزانه.....
- ۱۳..... افزایش بازده تولیدی و تشدید کار.....
- ۱۸..... نیروی کار انسانی و عناصر ماشینی.....
- ۲۲..... اشکال و سیر تکاملی مزد.....
- ۳۴..... توضیح قابل توجه و مهم پیرامون نظریه وخامت مطلق.....
- ۳۸..... کارکرد مضاعف نیروی کار.....
- ۴۱..... ایجاد تعادل بین نرخ‌های سود در جامعه مقدم بر سرمایه‌داری.....
- ۴۴..... ایجاد تعادل یا همطرازی بین نرخهای مختلف سود در شیوه تولید سرمایه‌داری.....
- ۴۶..... قیمت تمام شده و ارزش کالاها.....
- ۵۰..... تمرکز و انباشت سرمایه.....
- ۵۶..... میل نزولی نرخ متوسط سود.....
- ۶۱..... مهمترین تضاد سرمایه‌داری.....
- ۶۴..... کار آزاد و کار از خود بیگانه شده.....
- ۶۸..... مبارزه طبقاتی.....
- ۷۱..... پانویس‌ها.....

فصل پنجم

تضادهای سرمایه‌داری

ولع سرمایه برای جلب ارزش اضافی

برده‌دار در ازاء تأمین معاش روزانه برده‌های خود تمام حاصل کار آنها را تصاحب می‌کند. فتودال یا بزرگ مالک کار بدون مزد رعایای خود را که در قالب بیگاری انجام می‌گیرد، صاحب می‌شود و سرمایه‌دار کار کارگر را به قیمتی خریداری می‌کند که ارزش آن بمراتب کمتر از ارزش جدیدی است که کارگر خلق می‌کند. با توسل به همین شیوه‌های مختلف است که طبقات صاحب ثروت و متمکن از دیرباز به تصاحب محصول اضافی یعنی حاصل کار اضافی تولیدکنندگان پرداخته‌اند.

قراردادی که در سال ۱۶۳۴ در شهر لوتیش میان يك استاد بافنده بنام آنتونی دوجلی و شخصی بنام نیکولاس کورنلیس منعقد شده است به روشنی حاکی از آن است که نیمی از آنچه توسط استاد بافنده تولید خواهد شد به خود او و نیم دیگر آن بطرف مقابل تعلق خواهد گرفت».

کارگر روزمزد با اشتغال در کارخانه‌ای که متعلق به کارفرماست با استفاده از نیروی کار خود در روند تولید شرکت می‌جوید و به خلق ارزشی جدید می‌پردازد. بنابراین در لحظه معینی از زمانی که کارگر سرگرم خلق این ارزش جدید است، ارزش جدید تولید شده بوسیله او به اندازه‌ای می‌رسد که با مزد پرداخت شده بوی کاملاً برابری می‌کند پس اگر در همین لحظه کار را متوقف سازد دیگر منشاء تولید ارزش اضافی نشده و چنین ارزشی بوسیله او ایجاد

نخواهد شد. اما کارفرما هرگز به‌چنین عملی رضا نخواهد بود، زیرا او فعالیت خود را بقصد خدمت به‌خلق و تأمین رفاه حال توده‌ها آغاز نکرده و هدف اصلی او از آغاز این کار انجام يك فعالیت تجاری و انتفاعی است. بهمین ترتیب بقصد آن بخرید نیروی کار مبادرت ننموده، که معاش روزانه کارگر را تأمین کرده باشد بلکه نیروی کار را نیز مانند هر کالای دیگری از آن جهت خریده است که به‌ارزش مصرفی آن عینیت بخشد. ارزش مصرفی نیروی کار نیز از دیدگاه سرمایه‌دار بستگی به‌توانائی این نیرو برای تولید ارزش اضافی دارد. یعنی کارگر باید بیش از میزان مزدی که می‌گیرد ارزش تولید کند. فقط آن کارگری از طرف کارفرما بکار گمارده خواهد شد که در روز، زمانی طولانی‌تر از آنچه برای تولید معادل مزدش لازم است بکار اشتغال داشته باشد. بدیهی است چنین کارگری بعد از اتمام زمانی که بابت آن مزد دریافت کرده است، ارزش جدیدی تولید می‌کند که از بابت آن ما به‌اذاشی به‌او نمی‌پردازند. بزبان دیگر این کارگر در فاصله‌ی زمانی مورد بحث به‌تولید ارزش اضافی یعنی آنچه جز تفاضل ارزش تولید شده بوسیله او از ارزش تعیین شده برای نیروی کارش (مزد روزانه) نخواهد بود پرداخته است.

هدف اصلی سرمایه‌دار انباشت سرمایه و تبدیل به‌سرمایه کردن ارزش اضافی است. البته این هدفی است که گردش پول بطور کلی تعقیب می‌کند. اما ولع و حرص سرمایه‌صنعتی به‌چنین انباشتی بمراتب بیشتر و شدیدتر از سرمایه‌های ربائی و تجاری است. زیرا سرمایه‌صنعتی برای بازاری بی‌هویت و آزاد تولید می‌کند که زیر سلطه قانون رقابت قرار دارد.

در چنین بازاری تنها کافی نیست که سرمایه‌دار محصولات خود را به‌خريداران احتمالی آن عرضه کند، بلکه رقابت حاکم بر بازار ایجاب می‌کند تا او تلاش خود را متوجه قبضه کردن سهم بیشتری از بازار نماید. تحقق بخشیدن به‌این هدف نیز تنها با کاهش دادن قیمت‌ها میسر می‌گردد. ضمناً سرمایه‌دار فقط از يك طریق می‌تواند بدون آن که منافع خود را بخطر اندازد قیمت فروش را کاهش دهد و برغم کاهش دادن قیمت فروش به‌منافع خود لطمه‌ای وارد نسازد. این امکان منحصر بفرود چیزی جز محدود کردن هزینه‌های تولید یا بزبان دیگر کاهش دادن ارزش کالاها نیست. برای این

۷ ارنست مندل

منظور نیز بایستی زمان کار اجتماعی لازم برای تولید کالاها را کوتاه کند تا از این طریق در يك فاصله زمانی ثابت مقدار کالای بیشتری تولید شود. در گزارش اداره‌کنندگان يك واحد تولید سیمان آلمانی در قرن نوزدهم در این زمینه چنین آمده است:

«افزایش و توسعه چند ماهه میزان تولید سیمان، در سال گذشته این امکان را بوجود آورد که برغم سقوط ناشی از رقابت قیمت این محصول، میزان سود در همان سطح قبلی ثابت نگه داشته شود و از سقوط آن جلوگیری بعمل آید. بدیهی است این تجربه ما را در عزم خویش مبنی بر اینکه در آینده نیز از طریق افزایش سطح تولید به‌مقابله با سقوط قیمت‌ها برویم راسخ‌تر ساخته است.»

برای اینکه بتوان تولید را افزایش داد بایستی، درصد تکامل و بهبود ماشین‌آلات برآمد، اصل صرفه‌جویی را تا آنجا که ممکن است در روند تولید بیشتر رعایت کرد و بالاخره تقسیم کار در داخل واحد تولیدی را هر چه بیشتر دقیق ساخت. انجام همگی این اقدامات احتیاج به افزایش حجم سرمایه‌دارد. افزایش حجم سرمایه‌نیز خود بر شالوده افزایش حجم ارزش اضافی که تبدیل به سرمایه شده استوار است. بدین ترتیب شیوه تولید سرمایه‌داری زیر ضربات سخت شلاق رقابت، برای نخستین بار در طول تاریخ بشر به آنچنان شیوه تولیدی تبدیل می‌گردد، که هدف اصلی آن افزایش نامحدود تولید و تشدید بی‌وقفه روند انباشت سرمایه، از طریق تبدیل به سرمایه کردن ارزش اضافی حاصله در همین روند تولیدی است.

حرص و ولع سرمایه‌داران به جذب ارزش اضافی از نظر کلی با حرص و ولع طبقه متمکن و صاحب ثروت قدیمی به انباشت ارزشهای مصرفی و کالاهای تجملی تفاوت زیادی دارد. زیرا در این مرحله فقط قسمت ناچیزی از ارزش اضافی حاصله به‌طریق غیرتولیدی، در راه تثبیت موجودیت سرمایه‌داران بمصرف می‌رسد و در اصل حرص و ولع سرمایه‌دار به ارزش اضافی برای آن است که، آن را مجدداً تبدیل به سرمایه کند. پس این ولع، ولعی است به انباشت سرمایه.

این سیستم، سیستمی متکی بر تمایلات آزمندانه‌ی مادی است. سیستمی

۸ رخساره‌های اقتصاد (دفتر سوم)

است که در آن هر کس زندگی خود را وقف جمع‌آوری و انباشت ثروتی نماید که خود منشاء تشکیل ثروت‌های بزرگتر شود. طبقه صاحب ثروت و متمکن قدیمی که قسمت اعظم محصول اضافی اجتماعی را در قالب ارزشهای مصرفی تصاحب می‌کرد، تا زمانی قادر به ادامه حیات و اعمال این سلطه است که شکل‌بندی اجتماعی متناسب با این شیوه استثمار نیز به‌قوت خود باقی باشد. از طرفی ارزشهای مصرفی فوق‌الذکر تنها در صورت بروز حوادثی چون بلیه‌های طبیعی، جنگ و انقلابات اجتماعی بخطر می‌افتاد و صدمه می‌دید، که طبقه متمکن برای پیش‌گیری از وقوع چنین پی‌آمدی با گردآوری ذخائر و تشکیل انبارهای بزرگ، خود را برای مقابله با آن آماده می‌کرد. سرمایه‌داری ربائی و تجاری یعنی بارزترین اشکالی که سرمایه در طول تاریخ حیات بشر برای نخستین بار در کسوت آنها پا به‌عرصه وجود گذاشت، نیز پیوسته خواهان امنیت و ثبات مشابهی بودند. کم‌اینکه در قرون وسطی خرید اوراق بهادار متکی بر اخذ ضمانت نامه‌هایی بود- که طبق آنها درآمد ثابتی برای خریدار تضمین می‌شد. بطوریکه نوسانات ارزش پول یا قیمت‌ها در آن تأثیری نداشته باشد.

گایتس هالز نمونه بارز سرمایه‌دارانی است که برای نخستین بار دست به انباشت سرمایه‌های پولی زدند. وی همیشه دل نگران و خواهان چنین امنیتی بود. بهمین دلیل نیز بیش از آنکه به‌ثمر و حاصل ناشی از سرمایه خود بیندیشد به‌موجودیت خود فکر می‌کرد و از آن نگران بود.

درباره سرمایه‌داران واقعی یعنی آنهایی که به‌تأسیس يك مؤسسه سرمایه‌داری می‌پردازند وضع به‌گونه دیگریست. زیرا تولید برای بازارهای بی‌هویت، ناشناس و بی‌حد و مرز همیشه توأم با ناپایداری و از آن جدائی‌ناپذیر است، در چنین بازاری امروز يك معامله سودآور است و فردا معامله دیگر توأم با ضرر. زیرا رقابت و بهمین ترتیب فقدان هرگونه نظم و قاعده اجتماعی حاکم بر تولید کلی^(۱) از جمله عواملی بشمار می‌روند که مهر ناپایداری و بی‌ثباتی بر پیشانی فعالیت‌های سرمایه‌داری می‌زنند و در ضمن سرمایه‌داران را مجبور می‌سازند تا برغم خطر مستمری که فرا راه آنها کمین کرده است در هر معامله‌ای خواهان حداکثر سود ممکن باشند.

بزرگ مالک یا تولیدکننده‌ای که در نظام تولید ساده کالائی به فعالیت اشتغال دارد، همچنین شخصی که درصد خرید زمین برمی‌آید همگی از درآمد و عوایدی ثابت و مطمئن برخوردارند و همین درآمد مطمئن آنها را بر آن می‌دارد تا شعاع فعالیت خود را به حد و مرز معقولی محدود کرده و از این محدوده پا فراتر نگذارند. برعکس در نظام سرمایه‌داری بی‌ثباتی و عدم اطمینان از سودآوری فعالیت‌های جاری خود بعنوان عاملی مؤثر ضرورت توسعه مستمر دامنه فعالیت را ایجاد می‌کند. توسعه مستمر و مداوم دامنه فعالیت نیز موجبات تلاش هر چه بیشتر در راه انباشت سرمایه بمنظور به دست آوردن حداکثر سود ممکنه را فراهم می‌سازد. این است تصویری که جورج اسپیناس سالها پیش از چهره واقعی سرمایه‌داری رسم کرده است.

هدف بارز و مستمر سرمایه‌دار از تمام مساعی خود را می‌توان در این جمله خلاصه کرد «کوشش برای بدست آوردن حداکثر سود ممکنه از طریق پرداخت حداقل مزد ممکنه». از کارگران کارخانه (تولیدکنندگان) هر چه ممکن است بیشتر بگیرند و در مقابل هر چه ممکن است به آنها کمتر بدهند. در ضمن با توسل به کلیه طرق ممکنه حتی آن مقدار پول ناچیزی که به کارگران پرداخت می‌شود نیز از چنگ آنها بیرون کشیده شده و مجدداً به کیسه کارفرما سرازیر گردد. تا جائیکه کارفرما تنها کسی باشد که می‌تواند به کارگر کار بدهد و کارگر مجبور گردد فقط برای او کار کند. بدیهی است برقراری چنین سلطه‌ای برای کارفرما بیشترین سودها و برای کارگران بزرگترین معایب را دارد. در چنین شرایطی کارفرمای سرمایه‌دار به عنکبوتی در میان شبکه تارهای خود شباهت دارد. برای او استفاده از هر وسیله‌ای مجاز و کلیه شرائط مساعد فراهم است تا این سیستم استثمار و بهره‌گیری از عرق جبین را به سرمنزل مقصد برساند. او این اختیار را دارد که از همه چیز به نفع خود بهره‌برداری کند. بنابراین در مواد خام تقلب می‌کند، بازارها را در هم می‌شکند و در پرداخت مزد دغل کاری می‌کند. خلاصه کلام هنر او ربودن پول دیگران است.

افزایش ساعات کار روزانه

ولع تسکین‌ناپذیر به ارزش اضافی، ولع تسکین‌ناپذیر به کار اضافی یعنی کار بدون مزد و مجانی است. کار اضافی نیز عبارت از آن مقدار کاری است که بیش از کار لازم برای تولید معادل یا ما به‌ازاء معاش (مزد) کارگر انجام می‌گیرد. بدین ترتیب یکی از طرقی که سرمایه‌دار می‌تواند با توسل به آن میزان کار اضافی را افزایش دهد آن است که بدون ارتقاء سطح مزد روزانه کارگران تعداد ساعات کار روزانه آنها را افزایش دهد.

برای مثال چنانچه ساعات کار روزانه کارگری که پس از ۵ ساعت کار موفق به تولید ما به‌ازاء مزد روزانه خود می‌شود از ده ساعت به دوازده ساعت افزایش یابد، بفرض ثابت ماندن مزد وی، در شرایط جدید کار اضافی انجام شده از جانب او از ۵ ساعت در شرائط قبلی به ۷ ساعت در شرایط جدید یعنی بمیزان ۴۰ درصد افزایش خواهد یافت.

این شکل از افزایش ارزش اضافی را افزایش ارزش اضافی مطلق می‌نامند. در جامعه‌ای که چه برای تولیدکننده و چه برای استثمارگر هدف اصلی از تولید، تصاحب ارزشهای مصرفی باشد، افزایش مداوم ساعات کار روزانه عملی غیرمفید و بیهوده بشمار می‌رود و بهمین دلیل از آن جلوگیری می‌شود. زیرا در چنین جامعه‌ای محدودیت نیازها و بازارها خود موجبات محدودیت تولید را فراهم می‌سازد. بهمین دلیل تا زمانیکه برده‌داری باستانی شکل برده‌داری پدرسالاری در يك جماعت روستائی خودکفا را از دست نداده بود. کار اجباری تعیین شده برای هر برده تقریباً قابل تحمل بود و چندان تفاوتی با کاری که وابستگان فقیر و تهیدست خانواده حاکم بایستی برای آنها انجام می‌دادند نداشت. اما از زمانیکه برده‌داری باستانی به میدان عمل تولید کالائی تبدیل شد، استثمار و بهره‌کشی بیرحمانه از بردگان نیز بصورت يك قاعده کلی درآمد.

در قرون وسطی قوانین کمونها بر تنظیم ساعات کار صنعتگران نظارت داشت و برطبق ضوابط دقیقی آن را محدود می‌کرد. بطوریکه صرفنظر از

ممنوعیت عام کار شبانه، تعدادی از روزهای سال بمناسبت اعیاد مذهبی تعطیل رسمی بشمار می‌رفت و اوقات مشخص دیگری از سال نیز در همین رده محسوب می‌شد. جورج اسپیناس با بررسی حقوق مدنی حاکم بر شهر کوچک گوینس Guines در آرتویس Artois به این نتیجه رسیده است که در قرون وسطی مجموع روزهای کار در هر سال بالغ بر ۲۴۰ روز بوده است. در قرن شانزدهم کارگران معادن واقع در ناحیه بایدن سالیانه بین ۹۹ تا ۱۹۰ روز تعطیل داشته‌اند. هوی Hue با مطالعات خود به این نتیجه رسیده است که در قرن پانزدهم با توجه به تعطیلات متعددی که وجود داشته است ساعات کار کارگران بطور متوسط از هفته‌ای ۳۶ ساعت تجاوز نمی‌کرده. اما با ظهور موسسات سرمایه‌داری فعالیت خستگی‌ناپذیری آغاز می‌گردد که هدف آن افزایش ساعات کار روزانه است. از قرن چهاردهم در انگلستان قانونی وضع گردید که هدف آن منع کوتاهی روزکاری یا باصطلاح مقابله با کمی ساعات کار روزانه بود. در فاصله قرن‌ها هفده و هیجده ادبیات انگلستان پر از شکوه و شکایت از تنبلی کارگرانی است که چون با درآمد حاصله از چهار روز کار می‌توانند تمام ایام هفته را بگذرانند به تنبلی خود کرده و در سه روز دیگر هفته حاضر بکار کردن نمی‌شوند. تمام صاحب‌نظران و شخصیت‌های علمی بورژوا نیز در این مبارزه وسیع فعالانه شرکت داشته‌اند. یوهان دوویت هلندی، اسپینوزا، ویلیام پتی، پدر اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلیس کولبرت که از ملت تنبل سخن می‌گوید و غیره. ورنر زمبارت هفت صفحه از کتاب خود را به معرفی موارد مشابهی در دوره فوق‌الذکر اختصاص داده است.

زمانیکه شیوه تولید سرمایه‌داری از مانع اقیانوس گذشت و به‌قاره جدید هجوم برد با مقاومت طبیعی کارگران در مقابل افزایش تعداد ساعات کار روزانه برخورد کرد. در قرن هفده و هیجده مطبوعات وابسته به مهاجرین فعال و پیرو سلك پوریتانی آمریکای شمالی ساز شکوه از گرانی کار و تنبلی نیروی کارگر را سر دادند و نیویورک و کلی ژورنال با لحنی قاطع و بیشرمانه در این باره نوشت ثروتمندان واقعی فقرا هستند همچنین در سال ۱۷۶۹ ماری لند گازت با لحنی شکوه‌آمیز نوشت «مزد يك روز يك کارگر باو امکان می‌دهد تا سه روز تن آسانی و تنبلی کند». از طرفی همانطور که در عصر

حاضر کارگران بومی آفریقائی به‌تجمل طلبی، کبر و نحوت بیمورد و بالاخره تنبلی متهم می‌گردند در قرن ۱۷ و ۱۸ نیز اتهامات مشابهی به کارگران انگلیسی وارد می‌شد. آلفردبن به این نکته اشاره می‌کند که اعراب فقیر و تهیدست ترجیح می‌دهند با درآمدی معادل يك لیره در سال چوپانی کنند اما از اینکه با مزد ماهیانه‌ای معادل با ۶ لیره بعنوان کارگر روزمزد در کارخانه‌های صنعتی مشغول کار شوند اکراه دارند و این موضوع ناظران غربی را بشدت متعجب می‌سازد. او دری - جی - ریچارد نیز در میان سیاه‌پوستان رودزیا با رفتار مشابهی مواجه گردیده است. او در این زمینه می‌نویسد: مردمی که تاکنون عادت کرده‌اند روزی ۳ الی ۴ ساعت در مزرعه آباء و اجدادی خود کارکنند نمی‌خواهند که روزی ۸ الی ۱۰ ساعت زیر نظر ناظران سفیدپوست در مزارع مدرن و یا کارخانه‌ای بزرگ بکار اشتغال داشته باشند.

در فاصله قرنهای پانزدهم تا هیجدهم تحولات عمیق اجتماعی و اقتصادی موجب شد تا نیروی انسانی عظیم و بیشماری از پایگاه اجتماعی، اقتصادی سنتی قبلی خویش جدا شده و خیل عظیمی از کارگران بیکار را بوجود آورند. بدیهی است بورژوازی آن عصر نیز از این فرصت مغتنم به‌بهترین وجهی بهره‌برداری نموده و با استفاده از وجود این نیروی انسانی درخور توجه درصد کاهش سطح دستمزدها برآمد و دستمزدها را بحداقل ممکنه یعنی حداقل لازم برای ادامه زندگی کاهش داد. بدین ترتیب بود که بورژوازی در مبارزه بیرحمانه خود باطبقات تهیدست مرحله به‌مرحله پیروز شد. تا جائیکه از قرن هیجدهم طول يك روز کار معمولی به ۱۳ الی ۱۴ ساعت می‌رسید. در سال ۱۷۴۷ ساعات کار هفتگی کارگران صنایع نخ‌ریسی انگلستان میان ۷۵ تا ۸۰ ساعت در هفته نوسان داشت. در سال ۱۷۹۷ حد متوسط ساعات کار هفتگی این کارگران به ۷۲ ساعت رسید. در سال ۱۸۰۴ مجدداً به ۷۲ تا ۸۰ ساعت افزایش یافت و سرانجام هنگامیکه سطح دستمزدها بحدی سقوط کرد که هرگونه تعطیلی برای کارگران بمعنی محروم شدن از قوت لایموت لازم برای آن روز بحساب می‌آمد شخصی چون ناپلئون با ژستی بشردوستانه ضمن مخالفت با پیشنهاد وزیر خود مبنی بر

ممنوعیت کار در روزهای یکشنبه می‌گوید: از آنجا که مردم ناگزیرند هر روز غذا بخورند بنابراین باید به آنها اجازه داد که بتوانند هر روز هم کار بکنند.

افزایش بازده تولیدی و تشدید کار

بدیهی است ارزش اضافی مطلق را نمی‌توان بمیزان نامحدود گسترش و افزایش داد. زیرا این افزایش نمی‌تواند از حد و مرز طبیعی خود که قدرت تحمل فیزیکی (بدنی) کارگر است تجاوز کند. با این حال سرمایه همیشه خواهان آن است که نیروی کار این منبع دائمی و بلقوه تولید ارزش اضافی را هر چه ممکن است بیشتر مورد بهره‌برداری قرار دهد اما نه بقیمت آنکه بر اثر زیاده‌روی در این راه موجبات نابودی آن را فراهم سازد. زیرا چنانچه فشار وارده بکارگر از نظر فیزیکی از حد معینی تجاوز کند از آن پس میزان بازده کار او رو بکاهش می‌گذارد و بسرعت به صفر می‌رسد.

از سوی دیگر از اواسط قرن نوزدهم ایجاد سندیکاها، کارگری و مقاومت سازمان یافته کارگران در زیر لوای این سندیکاها، موجب شد تا برای نخستین بار با تعیین حداکثر مجاز ساعات کار روزانه در این زمینه ضوابط خاصی بوجود آید و برای میزان ساعات کار روزانه حداکثری معین گردد که تجاوز از آن غیر مجاز بشمار آید. بدین ترتیب تعداد ساعات کار قانونی و مجاز روزانه ابتدا ۱۲ ساعت تعیین گردید و در مرحله بعدی این مدت زمان به ۱۰ ساعت تقلیل یافت تا اینکه سرانجام در قرن بیستم تعداد ساعات کار قانونی روزانه به ۸ ساعت و در پاره‌ای از کشورها به ۴۰ ساعت در هفته رسید. بدیهی است در تمام این مراحل بورژوازی همیشه و هر بار از تأثیرات سو این اقدام و نتایج خانمان برانداز آن برای خود آه و ناله سرداده است.^(۳)

با توجه به این تحولات از آن پس سرمایه روز به روز بیشتر به سوی شکل یا امکان دوم افزایش ارزش اضافی روی آور شد. بدین معنی که از آن پس بر آن شد تا بجای افزایش تعداد ساعات کار روزانه، تا سرحد امکان زمان کار لازم برای تولید معادل یا مابه‌ازاء مزد روزانه پرداختی به کارگر را کاهش دهد. فرض کنیم اگر طول یکروز کار ده ساعت تعیین شده باشد که چهار ساعت

۱۴. رخصاره‌های اقتصاد (دفتر سوم)

آن بمصرف تولید مابه‌ازاء یا معادل مزد پرداخت شده بکارگر برسد. چنانچه زمان کار لازم برای تولید این معادل یا مابه‌ازاء از چهار ساعت به دو ساعت تقلیل یابد کار اضافی انجام شده در روزکاری فوق‌الذکر از ۶ ساعت به هشت ساعت افزایش خواهد یافت و نتیجه‌ای برابر آن خواهد داشت که طول روز کار از ۱۰ ساعت به ۱۲ ساعت افزایش یافته باشد. از این عمل تحت عنوان ارتقاء ارزش اضافی نسبی نام برده می‌شود.

ارتقاء ارزش اضافی نسبی در حقیقت ناشی از رشد قدرت تولیدی کار بر اثر استفاده از ماشینهای جدید، تکامل شیوه‌های صرفه‌جویی در کار، تقسیم دقیق‌تر کار، سازمان‌دهی بهتر کار (۱۳) و غیره می‌باشد.

سرمایه‌داری صنعتی زندگی اقتصادی را بمراتب شدیدتر و بیشتر از مجموع کلیه شیوه‌های تولیدی متقدم بر آن دچار دگرگونی و تغییر کرد. سقوط مداوم قیمت کالاهای مصرفی بروشنی در ارقام زیر مشاهده می‌شود.

تاریخ	نوع جنس	قیمت
۱۷۷۹	مقدار معینی از نخ نمره ۴۰	۱۶ شلینگ
۱۷۸۴	همان مقدر از همان جنس	۱۰ شلینگ و یازده
۱۷۸۹	همان مقدر از همان جنس	۷ شلینگ و شش
۱۸۱۲	همان مقدر از همان جنس	۲ شلینگ و شش
۱۸۳۰	همان مقدر از همان جنس	۱ شلینگ و دونیم

از مطالعه تابلو زیر که مربوط به یک برحه زمانی متأخرتر در ایالات متحده امریکا یعنی جامعه‌ای است که غوغای ماشینیزم در مقایسه با انگلستان با کمی تأخیر در آنجا رواج یافت، نیز نتیجه‌ای بدست خواهد آمد که از نظر اهمیت کمتر از جدول قبلی نیست:

در این جدول زمان کار لازم برای تولید کالاها و یا ارائه خدمات مختلف در دو مقطع زمانی متفاوت با یکدیگر مقایسه شده است. (ضمناً واحد زمان در این جدول به هزار دقیقه است)

نوع کالا یا خدمات	کار دست	زمان کار لازم	کار ماشین	زمان کار لازم
	سال		سال	
۱۰۰ جفت کفش مردانه	۱۸۵۹	۸۶ و ۲	۱۸۹۵	۹ و ۲
۱۰۰ جفت کفش زنانه	۱۸۵۹	۶۱ و ۵	۱۸۹۵	۴ و ۸
۱۰۰ دوجین یقه	۱۸۵۵	۸۱ و ۰	۱۸۹۵	۱۱ و ۵
۱۲ جین پیراهن	۱۸۵۳	۸۶ و ۳	۱۸۹۴	۱۱ و ۳
۲۵۰۰۰ پاوند صابون	۱۸۳۹	۲۵ و ۹	۱۸۹۷	۱ و ۳
۱۲ میز	۱۸۶۰	۳۳ و ۸	۱۸۹۴	۵ و ۰
۵۰ در	۱۸۵۷	۸۳ و ۱	۱۸۹۵	۳۰ و ۶
۱۰۰۰۰۰ پاکت	۱۸۵۵	۲۶ و ۱	۱۸۹۶	۱ و ۹
استخراج ۱۰۰ تن زغال	۱۸۵۹	۷ و ۲	۱۸۹۶	۰ و ۶

بدین ترتیب سرمایه از طریق کاهش درخور ملاحظه ارزش کالاهای مصرفی ضروری برای ادامه زندگی، آن قسمت از ساعات کار روزانه را، که برای تولید معادل یا مابه‌ازاء مزد پرداخت شده بکارگر لازم بود کاهش داد، مضافاً آنکه همزمان با این اقدام کالاهای مصرفی نسبتاً گران قبلی کارگران، جای خود را به کالاهای ارزانتر بخشیدند و بوسیله آنها جایگزین شدند. از جمله جایگزینی سبب‌زمینی بجای نان. و در نتیجه تغذیه، مسکن و پوشاک طبقه کارگر از نظر کلی نسبت بگذشته وضع بدتری پیدا کرد و تمام این عوامل دست بدست هم داده راه را برای رشد ارزش اضافی نسبی هموار ساخت.

افزودن بر ارزش اضافی مطلق علاوه بر اینها می‌تواند از افزایش بازده کار نیز ناشی شود که اینهم در اصل نتیجه‌ای مشابه با افزایش تعداد ساعات کار روزانه خواهد داشت. در این حالت از طریق فشار بکارگران آنها را ناگزیر می‌سازند در یک زمان کارده ساعته همانقدر تولید کنند و همان بازده کاری را ارائه نمایند که قبلاً با ۱۳ یا ۱۴ ساعت کار ارائه می‌نمودند. چنین افزایش بازده کاری می‌تواند بطرق مختلف عملی گردد: سرعت بخشیدن بآهنگ کار،

۱۶ رخساره‌های اقتصاد (دفتر سوم)

افزایش دور ماشینهای مورد استفاده در واحد تولیدی و بالاخره افزودن بر تعداد ماشینهای فعال موجود (برای مثال افزایش تعداد چرخهای بافنده در صنایع نساجی) و غیره.

مخصوصاً در مراحل ابتدائی رشد و تکامل سرمایه‌داری که وجه مشخصه آن سازماندهی علمی کار است (بکار گرفتن سیستم تایلور و بدواکس، قطعه‌کاری (کارمزدی) و بالاخره سیستم زمان‌گیری و غیره) پیروی از شیوه افزایش بازده کار موجبات رشد قاطع و چشمگیر ارزش اضافی مطلق مورد نظر سرمایه را فراهم ساخت.

جورج فریدیمان در بیان چگونگی اعمال این روش در صنایع اتومبیل‌سازی برلینت واقع در «لیون» و سیتروئن واقع در پاریس و آثار ناشی از آن چنین می‌نویسد:

چرا کارگاههای کارخانه برلینت برغم وسعت و زیبایی ظاهری خود حال و هوای زندان را دارد؟ بخاطر آنکه در این کارگاهها یکی از اساسی‌ترین صور سیستم صرفه‌جوئی تیلوریزم بکار گرفته می‌شود. سیستمی که براساس آن ابتدا زمان لازم برای انجام يك کار تولیدی یا تولید يك قطعه خاص بوسیله يك کارگر ماهر و مسلط با زمان‌سنج اندازه‌گیری و تعیین شده و این فاصله زمان بعنوان زمان لازم برای انجام آن کار یا تولید آن قطعه بثبت می‌رسد، پس از آن يك ناظر با زمان‌سنجی که در دست دارد ظاهراً درصدد تعیین میزان سرعت معمولی روند تولید در کارگاه برمی‌آید و بدیهی است که در اثناء این کار، زمان لازم برای انجام کار و یا تولید هر قطعه بوسیله هر يك از کارگران را بدقت اندازه‌گیری می‌کند. بدین ترتیب هرگاه شخص ناظر در اثناء نظارت و کنترل دقیق خود که تحت پوشش اندازه‌گیری و تعیین سرعت روند عادی تولید انجام می‌گیرد با مواردی دال بر کندی کاری و عدم دقت کافی کارگران مواجه شد، مراتب را در گزارش روزانه خود قید می‌نماید و همین گزارشات عامل مؤثری در تعیین مزد پایه پرداختی به‌چنین کارگری خواهد بود. علاوه بر این نظارت فنی، بارزسان انتظامی نیز در تمام روز و به‌عنوانین مختلف بر طرز کار کارگران نظارت می‌کنند و برای جلوگیری از بروز هرگونه وقفه‌ای در روند تولید و سرعت بخشیدن بآهنگ کار از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌نمایند، تا

جائی که در بسیاری از موارد حتی در کارگاههایی که خطر بروز آتش سوزی صفر است نیز به بهانه حصول اطمینان از عدم استعمال دخانیات ناگهان به آبریزگاه کارگاه حمله برده و با گشودن ناگهانی در توالتها در این مکان نیز امنیت و آرامش را از کارگران سلب می نمایند.

روشهای معمول در کارخانه سیتروئن از اینهم زیرکانه تر است. در واحدهای مختلف این کارخانه گروههای کارگری را بر قابت با یکدیگر برمی انگیزند و با ایجاد چنین فضائی موجبات آن را فراهم می سازند تا غالباً این گروهها در استفاده از وسایل و ابزارى که مورد استفاده عام تری دارد بر یکدیگر پیشدستی نموده و حتی برای استفاده از این وسائل با هم به ستیز و مجادله برخیزند. بدیهی است در تمام این مراحل استادکارانی که روپوش سفید بر تن دارند و برای جلوگیری از کند شدن آهنگ کار استخدام شده اند با قیافه های جدی، سمج و در عین حال ظاهر فریب و گول زننده بر کار آنها نظارت می کنند. تا جائی که هرگاه کارگری در انجام کار خود سرعت بیشتری نشان داده و از نظر زمان صرفه جوئی کند آن چنان رضایت خاطر ی از خود نشان می دهند که گوئی آن کارگر به آنها يك خدمت شخصی کرده است. با این احوال اینان همیشه در قفای سرکارگرانند و سرکارگران پیوسته ناظر بر طرز کار کارگران.

بدین ترتیب حرکات و آهنگ کار آنچنان سرعتی به خود می گیرد که مایه تعجب است. حال آیا همین حرص و ولع سرمایه داری به بهره گیری از هر دقیقه و هر حرکت کارگر در طول کار روزانه یعنی مدت زمانی از وقت و عمر روزانه وی که بکارفرما تعلق گرفته است خود دلیل قاطعی برای بیان و اثبات آن نیست که سود یا ارزش اضافی سرمایه داری جز کار اضافی مجانی و رایگان کارگر نخواهد بود؟

جورج فریدمان در Le Travail en Miettes از يك کارخانه انگلیسی سخن بمیان می آورد، که در آن زمان لازم برای انجام بسیاری از کارها حتی بمدتی کمتر از يك دقیقه کاهش داده شده است. در کارخانه رد ریور فورد سرعت حرکت نوار متحرك آنچنان تنظیم شده است که اغلب کارگران برای انجام وظیفه خود کمتر از دو دقیقه فرصت دارند. هر چند در حال حاضر حتی

کارشناسان مسائل صنعتی نیز رفته رفته نسبت به نتایج حاصله از این تعجیل و سرسام دیوانه‌کننده اظهار بدبینی می‌کنند.

تصویری که جورج فریدمان از يك کارخانه مدرن بما ارائه می‌دهد از سوی دیگر نشان‌دهنده ساخت سلسله مراتب قدرت در سازمان کار است. تا زمانی که تولیدکننده خود صاحب و مالک ابزار تولید است چیزی بنام پلیس کارگاه نیز وجود نخواهد داشت. زیرا در این شرایط منافع تولیدکننده ایجاب می‌کند که از افزایش ضایعات و اتلاف مواد اولیه جلوگیری کند اما در مرحله‌ای که صنایع خانگی و سیستم سفارش تولید به واحدهای صنعتی کوچک شکل غالب تولید می‌گردد روز به روز بر تعداد شکایات کارفرمایان مبنی بر اینکه تولیدکنندگان مواد اولیه خام تحویل شده را بهدر می‌دهند، تلف می‌کنند و یا حتی به سرقت می‌برند نیز افزایش می‌یابد و این خود یکی از دلالتی است که موجب تشکیل مانوفاکتورها یا کارگاههای بزرگ جمعی می‌گردد تا در محیط تازه کارفرما بتواند بر کار روزانه کارگران مزدبگیر نظارت مستقیم و مداوم داشته باشد. بدین ترتیب شخص صاحب پولی که بقصد بهره‌برداری از سرمایه خود به تأسیس مؤسسه‌ای اقدام نموده است به‌گرداند و سازمانده یک پروسه تولیدی کاملاً صنعتی و در عین حال فرمانده گروهی از کارگران مزدبگیر باسارت در آمده تبدیل می‌گردد. در چنین شرایطی شخص فوق تنها سرمایه را در اختیار ندارد، بلکه بر ماشینها و انسانها نیز مسلط است و برای آنکه بتواند به‌بهترین وجه ممکنه عمل کند ناگزیر است تقسیم کار و سازماندهی آن را هر چه دقیقتر کند، برای آن سلسله مراتبی بوجود آورد، برای هر گروه يك سرکارگر تعیین کند و با استخدام استادکار، ناظر کارگاه، تکسین و مهندس پردازد. بدین ترتیب در بطن چنین مؤسسه‌ای در کنار يك تقسیم کار صددرصد صنعتی نوعی سلسله‌مراتب تقسیم اجتماعی کار بین فرمانده و فرمانبردار نیز پا بعرضه وجود می‌گذارد و بسوی تکامل می‌رود (۱۶).

نیروی کار انسانی و عناصر ماشینی

بهره‌گیری از ماشین‌های صنعتی عنصر اصلی و زیربنائی سرمایه صنعتی

است. از طرفی با به خدمت گرفتن همین ماشینهاست که موجبات افزایش نسبی ارزش اضافی فراهم می‌گردد. انگیزه اصلی سرمایه‌داری از به خدمت گرفتن ماشینهای جدید، ارتقاء سطح بازده کار انسانی نیست. زیرا ارتقاء سطح بازده کار انسانی يك نتیجه و ره‌آور جنبی هدف کلی‌تری است که سرمایه‌داری آن را دنبال می‌کند. در اصل هدف نهائی سرمایه‌دار از به خدمت گرفتن ماشینهای جدید کاهش هزینه‌های تولید، بمنظور فراهم ساختن زمینه لازم برای فروش ارزانتر و مبارزه با رقبای خود در پهنه بازار است. هزینه تمام شده نهائی نیز در صورتی می‌تواند با به خدمت گرفتن عناصر ماشینی کاهش یابد که قیمت این ماشینها کمتر از مزد کارگر، یعنی آنچه عناصر جدید قرار است جایگزین آن گردند باشد. مفهومی که تحت عنوان «ماشینهائی که در کار صرفه‌جوئی می‌کنند» در انگلستان متداول است، نمی‌تواند آنطور که باید و شاید اهمیت نقش عناصر ماشینی در شیوه تولید سرمایه‌داری را بازگو نماید و از این نظر بسیار نارساست. زیرا انتظار سرمایه‌دار از ماشینی که برای استفاده در واحد تولیدی خریداری می‌کند آن است که، با استفاده از این ماشین ضمن صرفه‌جوئی کردن در نیروی کار انسانی، سودی نیز بیار آورد. بزبان دیگر این ماشین باید هم در مصرف کار صرفه‌جوئی کند و هم میزان سود را افزایش دهد. پس اگر ارزش ماشینی دقیقاً معادل پامبلفی باشد که با بکار افتادن آن در پرداخت مزد صرفه‌جوئی می‌شود، سرمایه‌دار مطلقاً درصدد خرید آن برنخواهد آمد، هر چند با بکار افتادن این ماشین موجبات جلوگیری از اتلاف قسمتی از زمان کار اجتماعی در مفهوم کلی آن فراهم بشود. یکی از وجوه تفارق اساسی موجود میان دینامیسم صنایع سرمایه‌داری و صنایع برنامه‌ریزی شده نظام سوسیالیستی نیز در همین است.

صنایع تولید سیگار در ششمین دهه قرن نوزدهم در ایالات متحده آغاز به فعالیت کرد. در ابتدا همه کارها در این صنایع با دست انجام می‌گرفت و يك کارگر ماهر حداکثر می‌توانست در فاصله ده ساعت کار روزانه ۳۰۰۰ سیگار بپیچد در سال ۱۸۷۶ مزد پرداختی برای پیچیدن هر ۱۰۰۰ عدد سیگار از يك نوع مشخص ۴ دلار و ۹۶ سنت بود. در همین هنگام یکی از شرکتهای

۲۰ رخصاره‌های اقتصاد (دفتر سوم)

سیگارسازی برای کسی که بتواند يك ماشین سیگارپیچ اختراع کند ۷۵ هزار دلار جایزه معین کرد. در سال ۱۸۸۱ شخصی بنام بون‌زاک موفق به اختراع ماشین اقتصادی و مقرون بصرفه‌ای شد، که می‌توانست در هر دقیقه ۲۰۰ تا ۲۲۰ عدد سیگار تهیه کند و هزینه ناشی از مزد را در هر ۱۰۰۰ عدد سیگار از ۴ دلار و ۹۶ سنت به ۲ سنت تقلیل دهد. خاصه آنکه هر يك از این ماشینها می‌توانست به‌تنهایی معادل تمام سیگارهایی که در سال ۱۸۷۵ بوسیله دست در ایالات متحده تولید شده بود تولید داشته باشد.

ماشینی که با فعالیت خود موجب صرفه‌جویی در پرداخت مزد گردد، تولیدکننده را از جریان تولید دور می‌سازد. استفاده از این ماشین باعث بیکاری می‌شود، آنهم بشدتی که قربانیان آن در مرحله نخست ب فکر نابود کردن ماشینهایی که موجب بدبختی و تیره‌روزی آنها شده‌اند می‌افتند. حوادثی که در نهضت لودیتی‌ها در انگلستان بوقوع پیوست و حوادث مشابه آن در فاصله ۱۸۱۶ تا ۱۸۲۵ در فرانسه (۷) از این قبیل است. در فاصله سالهای ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۳ شمار کارگران شاغل در صنایع بافندگی خانگی از ۲۲۱۰۰۰ به ۱۶۷۰۰۰ نفر کاهش یافت. همچنین از سال ۱۸۲۴ تا ۱۸۲۵ راه‌یابی و رواج چرخهای بافنده در انگلستان به بیکاری تعداد زیادی از کارگران منجر شد، ضمن آنکه همزمان با آن سطح دستمزد نیز ۵۰ درصد کاهش یافت. در چنین شرایطی صنعتگران دستکار برای آنکه بتوانند با ماشین‌های بزرگ رقابت کنند. ناگزیر بودند سقوط شدید دستمزدها را تحمل نمایند. تا جائیکه مزد هفتگی کارگران دستباف بولتون در انگلستان به‌ترتیب زیر سقوط کرد:

سال	مزد هفتگی
۱۸۰۰	۲۵ شلینگ
۱۸۱۰	۱۹ شلینگ و ۶ پنس
۱۸۲۰	۹ شلینگ
۱۸۳۰	۵ شلینگ و ۶ پنس

بدین ترتیب بیکاری توده‌ای و جمعی بدلیل رقابت با ماشین بصورت یکی از پدیده‌های دائمی شیوه تولید سرمایه‌داری در می‌آید (۸). از طرفی طبقه کارگران نیز بر اثر وجود ارتش ذخیره صنعتی موجود (کارگران بیکار) خود را ناگزیر

به تن در دادن بکاهش دستمزد و قبول مزد ناچیزی می‌بیند. که فقط برای بازسازی و تمدید قوای بدنی از دست رفته وی بر اثر انجام کار، و بزبان دیگر تامین نان بخورونمیر وی کفایت می‌کند. در نخستین مرحله آغاز حیات سرمایه‌داری صنعتی اضمحلال و نابودی صنایع دستی بوسیله واحدهای صنعتی بزرگ و رواج بیکاری ناشی از آن باعث تولید ترس و وحشت شدیدی در این زمینه شد و این ترس و وحشت مخصوصاً در کشورهایی که محیط مناسبی برای رشد و قوام شیوه تولید سرمایه‌داری بشمار می‌رفت شدت بیشتری داشت. اما در مراحل بعدی عوامل دیگری در تعیین دامنه و نوسانات بیکاری دخالت دارند.

ورود ماشین به صنایع، نه تنها گروه کثیری از تولیدکنندگان را به افراد نگون‌بخت و بیکار تبدیل کرد، بلکه ارزش صنایع دستی را پائین آورد و گروه بیشماری از کارگران متخصص را نیز به سطح کارگران غیرماهر و کارگران کارآموز تنزل داد. در مرحله‌ای که صنعتگران در صنفهای مختلف دور هم جمع شده و قوانین صنفی بر فعالیت‌های آنها نظارت داشت، همچنین در عصر فعالیت صنایع خانگی، هر يك از تولیدکنندگان اساساً يك صنعتگر متخصص و مسلط بر شغل خویش بحساب می‌آمدند «سرف‌های» از زمین کنده و به شهر آمده، آموزش ندیده و فاقد تخصص نیز جمعیت متغیر و در حال نوسانی بود، که نه از نظر تعداد و نه از نظر اقتصادی نقش مؤثری ایفا نمی‌کرد. ضمناً مهارت حرفه‌ای عامل اصلی موفقیت‌های آتی هر تولیدکننده‌ای که از سطوح پائین آغاز بکار می‌کرد بشمار می‌رفت. اما در بطن مانوفاکتورها مسئله تقسیم کار به تحقق پیوست و بدنبال آن ورود ماشین به کارگاهها و بالاخره پیشروی در جهت نیمه خودکار شدن، کار تولیدکننده را به شدیدترین وجهی ساده و مکانیکی کرد و در نتیجه از آن پس با توجه به اینکه انجام وظائف محوله به کارگران بندرت نیاز به قابلیت خاصی داشت عملاً هر فردی از عهده آن برمی‌آمد. زیرا هر فردی را می‌توان فقط با يك دوره کارآموزی کوتاه مدت چندماهه به يك کارگر خوب، که بتواند کنار نوار متحرك بنشیند و بانجام وظیفه محوله پردازد تبدیل کرد. کما اینکه در کارخانجات اتومبیلسازی فورد امریکا ۷۵ تا ۸۰ درصد از کارگران افرادی هستند که پس از يك دوره کارآموزی

دوهفته‌ای آماده کار شده‌اند در یکی از کارگاههای وسترن الکتريك تراست نیز نسبت کارگران تعلیم دیده بدهه درصد از کل کارگران شاغل کاهش یافته است.

در بدو تولد سرمایه‌داری صنعتی، ظهور ناگهانی توده کثیری از تولیدکنندگان تعلیم ندیده موجب پیدایش تعداد زیادی کارگر خانه بدوش شد. از جمله کارگران خانه‌بدوشی که در انگلستان به حفر کانال یا ریل‌گذاری در مسیر راه‌آهن می‌پرداختند. بدین ترتیب سرمایه‌داری صنعتی که از بطن يك جابجائی و تحرك جمعیتی بزرگ در داخل يك ملت مدرن زاده شده بود، خود نیز موجبات جابجائی و مهاجرت تازه در ابعاد ملی و جهانی را فراهم ساخت، و بر اثر آن موج عظیمی از مهاجرین از اروپا به شمال و جنوب امریکا، استرالیا، آفریقای جنوبی و غیره سرازیر شد، همچنین در هندوستان گروه زیادی به سواحل اقیانوس هند و از ژاپن و چین عده بیشماری به کشورهای واقع در سواحل اقیانوس آرام مهاجرت کردند.

اشکال و سیر تکاملی مزد

در شیوه تولید سرمایه‌داری نیروی کار به يك کالا تبدیل شده است^{۱۱}، و در چنین مقامی ارزش آن مانند هر کالای دیگر براساس مقدار زمان کار اجتماعی لازم برای تولید آن محاسبه و تعیین می‌گردد. بر این اساس ارزش نیروی کار، معادل با هزینه باز تولید یا هزینه تولید مجدد این نیروی کار در يك چارچوب اجتماعی مشخص و معین (تغذیه، پوشاک، مسکن و غیره) است. بهمین دلیل مزدی که به طبقه کارگر پرداخت می‌شود تحت تأثیر شرایطی که کارگر می‌تواند براساس آن با فروش نیروی کارش قوت لایموت خود و خانواده‌اش را به‌چنگ آورد، و وجود يك عنصر واقعی دیگر بنام ارتش ذخیره صنعتی، فقط در اطراف حداقل لازم برای ادامه زندگی (مفهومی که ما بعداً به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت) نوسان خواهد کرد. ضمناً در این سیستم کارگران امکان آن را نخواهند داشت که هیچ وسیله و یا عامل اقتصادی را که بتوانند بکمک آن موقعیت خویش را بهبود بخشند به مالکیت خود در آورند.

زیرا سازمان صنایع بصورتی است که در اختیار داشتن پول یکی از شرایط اولیه و غیرقابل اجتناب لازم برای رسیدن به استقلال عمل مورد نظر کارگران است. ولی کارگران بچه طریق می‌توانند به پول دست یابند؟ مزدی که از طرف يك تاجر شال فروش به تولیدکنندگان كوچك این کالا پرداخت می‌شود. با چنان دقتی محاسبه و تعیین شده است که این تولیدکنندگان بكمك آن خود را زنده نگه دارند و آن چنان زندگی کنند که بتوانند روز بعد باز هم بکار خود ادامه دهند تا کسی که بآنها مزد می‌دهد، و بخاطر نفع شخصی امکان زندگی را برای آنها فراهم می‌سازد، بتواند کماکان از آنها بهره‌کشی کند. بدیهی است که این تولیدکنندگان كوچك با چنین مزد قلیلی هرگز نمی‌توانند صاحب پس‌اندازی شوند، که رفته رفته به آنها امکان دهد، با استفاده از آن از ارباب سابق خود بی‌نیاز شده و سرانجام به رقابت با وی برخیزند. این تجزیه و تحلیل از مزد يك صنعتگر كوچك قرون وسطانی، که برای تاجر آن زمان کار قطعه‌ای می‌کرد درباره اشکال مزد در تمام تمدن‌هایی که تاکنون وجود داشته نیز صادق است. مضافاً اینکه مزد با گذشت اعصار و قرون متمادی ثبات غیرمتعارف خود را نیز حفظ کرده

ژاک لاورگایه Jacques Laour Gayet ضمن مطالعاتی که پیرامون دستمزد کارگران کشاورزی در اشنونا واقع در بین‌النهرین در اوایل قرن دوم پیش از میلاد بعمل آورده، باین نتیجه می‌رسد که آنچه در آن روزگار بعنوان مزد به کارگران کشاورزی پرداخت می‌شد، اگر براساس نسبت‌های امروزی در قالب غله بیان شود، معادل همان مقدار غله‌ای خواهد بود که در حال حاضر با مزد روزانه يك دروگر می‌توان تهیه کرد. فریتس هایشل‌هایم حداقل لازم برای زندگی يك کارگر دلوسی در عصر اسکندر بزرگ را برآورد نموده براساس محاسبات این صاحب‌نظر حداقل یاد شده عبارت بود از سیتوس Sitos (موادغذائی اصلی، نان) اوپسونیون opsonion (چیزی که در فاصله دو غذا صرف می‌شود) پوشاک و معدودی از چیزهای جزئی و بی‌اهمیت دیگر. در سالهای خوب و پررونق این حداقل کمی افزایش می‌یافت، و در سال‌های بد متقابلاً چیزهای جزئی و بی‌اهمیت و حتی در پاره‌ای از موارد اوپسونیون نیز حذف می‌شد.

این وضع که از ویژگیهای یونان باستان بشمار می‌رود در اصل بذر و نطفه عواملی را در بردارد که باعث نوسانات سطح دستمزد از کشوری به کشور دیگر و از عصری تا عصر دیگر می‌گردند، و در تعیین و شناخت آنها بایستی تفاوت‌های موجود از نظر آداب و رسوم و سنت‌های قومی و بخصوص چگونگی روابط متقابل فروشنده و خریدار نیروی کار و موقعیت هر يك از طرفین بهنگام انجام معامله را مورد ملاحظه قرار داد. بعضی اوقات یعنی در ایام خاص ممکن است اویسونیون و متفرعات دیگر باندازه کافی و حتی متنوع شود و پس از چندی مجدداً از جیره روزانه حذف گردد. بنابراین عناصر دوگانه تاریخی و فیزیکی (حداقل مطلق) بعنوان دو جزء اساسی و تعیین‌کننده مزد بشمار می‌روند.

سیر تکاملی مزد حقیقی در شیوه تولید سرمایه‌داری به‌دسته‌ای از قوانین مشخص و چند وجهی مربوط می‌شود و برغم آنچه مالتوس اساس نظریه مزد خود را بر آن پی‌ریزی کرد، همچنین آنچه ریکاردو و لازال تصور می‌کنند اصولاً هیچگونه قانون جمعیتی خاصی وجود ندارد، که نوسانات عرضه و تقاضای نیروی کار (بازار کار) را تنظیم کند. بلکه بر عکس آنچه در ایجاد این قبیل نوسانات نقش تعیین‌کننده و اصلی را ایفا می‌کند، قوانین انباشت سرمایه است. این پدیده را نیز بسادگی می‌توان با دقت و مطالعه در نوسانات کوتاه مدتی که در يك دور تولیدی سرمایه‌داری بظهور می‌پیوندد (۱۰) و موجبات بروز تغییراتی چون گذر از حالت رکود به حالت تجدیدحیات اقتصادی (بهبود) همچنین عبور از حالت رونق به نقطه اوج (Boom) و بالاخره وضع بحرانی را فراهم می‌سازد درک کرد.

در آغاز دور تولیدی با توجه به تعداد بیکارانی که در مرحله بروز بحران قبلی به بازار کار سرازیر شده‌اند، میزان عرضه کار بمراتب بیشتر از تقاضائی است، که اکنون پس از یکدوره استراحت اقتصادی مجدداً بوجود آمده است. بنابراین سطح دستمزدها در يك حد نسبتاً پائین قرار دارد. در این مرحله تناقض موجود میان سطح مردهای تثبیت شده با نخستین حرکت شتاب‌آلود و صعودی قیمت‌های فروش، این امکان را بوجود می‌آورد، تا شعاع عمل کرد منفعت وسیع‌تر و در نتیجه درصد سود افزایش یابد و این خود موجب ادامه

دوره تجدید حیات اقتصادی یا بهبود می‌گردد. برعکس وقتی که حالت رونق با آخرین حد یعنی باوج خود می‌رسد، یعنی در شرائطی که اشتغال کامل واقعاً جامه عمل بخود پوشیده است، موضوعی که بدفرجامی آن را بعداً به اثبات خواهیم رساند، تقاضای نیروی کار بمراتب بیشتر از عرضه آن است. بنابراین در چنین شرائطی کارگران می‌توانند برای افزایش سطح دستمزدها دست با اقداماتی بزنند. در نتیجه درصد سود حاصله محدود می‌شود، و این خود بعنوان يك عامل مؤثر موجبات آغاز بحران را فراهم می‌سازد. در نوسانات درازمدت نیز قانونمندی مشابهی مشاهده می‌گردد. چنانچه آهنگ رشد انباشت سرمایه کندتر از آهنگ رشد عرضه نیروی کار، که خود موجب آن شده است باشد، مزد حقیقی بدون تغییر و ثابت باقیمانده و حتی در پاره‌ای از موارد سیر نزولی خواهد داشت. بطوریکه می‌توان گفت در چنین شرایطی انباشت سرمایه، (در صنایع دستی، کشاورزی، صنایع خانگی و واحدهای اقتصادی قربانی رقابت شده) بیشتر موجب نابودی محل کار می‌گردد تا ایجاد مشاغل جدید. بهمین دلیل از نظر دراز مدت ارتش ذخیره صنعتی متمایل به آن است که بر کثرت افراد خود بیافزاید، تا بدین وسیله حتی در دوره اوج رونق نیز امر اشتغال کامل، یعنی آنچه مانع از موفقیت آنها در مبارزه برای افزایش مزد می‌گردد جامه عمل بخود نپوشد (شرایطی که تا سالهای ۱۸۷۰-۱۸۵۰ در اروپا وجود داشت و در عصر حاضر نیز در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره شکل غالب را دارد) (۱۱) بهمین ترتیب می‌توان ادعا کرد که در چنین صورتی آهنگ رشد صنایع کندتر از آهنگ افزایش قدرت تولیدی نیروی کار است. از طرفی چنانچه انباشت سرمایه سرعتی، بیش از رشد عرضه نیروی کاری که خود موجب شده است داشته باشد، یا اگر رشد و توسعه ارتش ذخیره صنعتی متوقف و یا حتی بطرق مختلف مانند مهاجرت‌های جمعی بخارج در شرایطی که امر مهاجرپذیری با مشکلات و موانعی مواجه باشد، جذب شود، مزد حقیقی تمایل به یک سیر صعودی آرام پیدا می‌کند. اما این موضوع وقتی تحقق می‌یابد که رشد قدرت تولیدی کار کندتر از رشد توسعه صنایع باشد بنابراین درعمل سطح مزد بصورت مطلق خود اهمیت چندانی برای سرمایه ندارد.

البته کاملاً طبیعی است که هر سرمایه‌داری ترجیح می‌دهد پائین‌ترین مزد ممکنه را به کارگران خود بپردازد، اما در همان حال علاقمند است کارگرانی که برای رقبا و یا مشتریان وی کار می‌کنند بیشترین مزدها را دریافت دارند. زیرا آنچه باو مربوط می‌شود آن است که تا سر حد امکان کار اضافی بیشتر، کار بلاعوض افزونتر، ارزش اضافی بیشتر و بالاخره سود بیشتری از قبل کارگرانی که بکار گرفته ست عاید خود سازد. افزایش قدرت تولیدی کار، که موجبات افزایش نسبی ارزش اضافی را فراهم می‌سازد، در صورتیکه ارتش ذخیره صنعتی محدود باشد، موجبات فراهم شدن زمینه مساعد برای افزایش کند مزد را نیز فراهم می‌کند. اما شرط تحقق این موضوع آن است که معادل، و یا مابه‌ازاء مزد حقیقی افزوده شده بطور مداوم در زمان کوتاهتری تولید شود. یعنی آهنگ افزایش مزد کندتر از رشد قدرت تولید باشد.

از نظر تاریخی این نکته کاملاً روشن است، که سطح مزد حقیقی در کشورهایانی که از يك مرحله مشخص به بعد، قدرت تولیدی کار بشکل بارزی در آنجا رشد نموده، از کشورهایانی که رشد قدرت تولیدی کار از مدتها پیش در آنجا متوقف شده و یا آهنگ کندتری داشته است به مراتب بالاتر و چشم‌گیرتر است. با این حال افزایش مزد حقیقی نتیجه خودبخودی افزایش قدرت تولیدی نیست. بلکه افزایش قدرت تولیدی زمینه‌ای بوجود می‌آورد که در آن سطح مزد حقیقی می‌تواند در چهار چوب نظام سرمایه‌داری افزایش می‌یابد (بدون آن که تهدیدی متوجه موجودیت سود سازد). اما برای اینکه افزایش احتمالی یاد شده جامه عمل بخود بپوشد بایستی این دو شرط وابسته به یکدیگر نیز وجود داشته باشند؛ اول وجود حالت مساعد و مناسبی از روابط نیروها در بازار (بدین معنی که تمایل به محدود کردن ارتش ذخیره صنعتی قویتر از تمایل به گسترش و رشد آن باشد). دوم سازمان‌یافتگی واقعی (بیشتر از همه سندیکائی) کارگران مزدبگیر، که به آنها اجازه دهد از رقابت متقابل با یکدیگر خودداری کرده و از شرائط مساعد حاکم بر بازار، به نفع خود بهره‌برداری کنند. بررسیهای آماری و تاریخی ثابت کرده‌اند، که آن دسته از تئوریهائی که سطح مزد حقیقی را منبعث از سطح نسبی قدرت تولیدی نیروی کار قلمداد می‌کنند (و در نتیجه از عوامل دوگانه‌ای که در اینجا نامبردم منفک

می‌شوند) نمی‌تواند با واقعیات و حقیقت امر منطبق باشد.

يك مثال

براساس تحقیقات انجام شده بوسیله آی ام بی در سال ۱۹۵۷ قدرت تولیدی (تولید فولاد سرانه کارگران شاغل) و حد متوسط مزدهای پرداختی (به فرانک سوئیس) در تعدادی از واحدهای تولید فولاد، وضعی مطابق با آنچه در تابلو رسم شده در صفحه ۱۵۳ گزارش یاد شده آمده، داشته است. ارقام و نتایج منعکسه در این تابلو گویای تفاوتها و اختلافهای بسیار چشم‌گیری است. براساس این اطلاعات قدرت تولید کمی (مادی) صنایع فولاد انگلستان ۳۳ درصد بیشتر از صنایع فولاد ژاپن است، اما این اختلاف قدرت تولید از

تولید سالانه سود عاید شده سالانه هزینه‌های سالانه
سرانه کارگران توسط هر کارگر مزد برای هر کارگر

تن	فرانک سوئیس	فرانک سوئیس
۱۱۰	۶۸۰۰	۳۰۰۰۰
۱۷۰	۶۸۰۰	۲۹۸۰۰
۱۵۰	۶۱۰۰	۲۷۷۰۰
۱۳۸	۶۴۰۰	۲۸۵۰۰
۹۶	۳۸۰۰	۱۰۵۰۰
۱۱۵	۳۵۰۰	۸۷۰۰
۱۰۰	۳۴۰۰	۹۵۰۰
۷۰	۲۲۰۰	۶۰۰۰
۱۷۰	۷۰۰۰	۷۰۰۰
۸۲	۳۰۰۰	۶۵۰۰
۷۶	۳۱۰۰	۶۰۰۰

نظر مالی فقط ۱۰ درصد است، در حالیکه تفاوت سطح مزدها در این دو کشور به بیش از ۵۰ درصد می‌رسد، بهمین ترتیب قدرت تولید مادی (کمی) صنایع فولاد امریکا ۳۸ و قدرت تولید مالی آن ۸۰ درصد بیشتر از انگلستان است. اما سطح مزد در امریکا سه برابر سطح مزد در انگلستان می‌باشد. همچنین نسبت قدرت تولید مادی صنایع فولاد امریکا به ژاپن دو به یک و رابطه موجود میان سطح دستمزدها در این دو کشور پنج به یک است برای مثال: کارخانه‌های فولادسازی ناکایاما در ژاپن از نظر قدرت تولید با صنایع فولاد امریکا در يك سطح قرار دارد، در حالیکه مزد پرداختی بوسیله کارخانه‌های ژاپن يك چهارم مزد پرداختی در صنایع مشابه در امریکا است.

«مادینر» نیز در کتابی که اخیراً منتشر شده، به طرح این نکته پرداخته است، که وجود بیست درصد اختلاف میان سطح دستمزدها در استانهای فرانسه با پاریس اساساً ناشی از تفاوت میان قدرت سندیکاها در این مناطق است و نه ناشی از اختلاف سطح موجود میان قدرت تولیدی یا بازده کار در این مناطق. اما این کاملاً اشتباه است که بخواهیم قدرت سندیکاها را کارگری را بعنوان يك متغیر مستقل در تغییرات روند مزدها بشمار آوریم، زیرا امکان جلوگیری از بروز رقابت میان کارگران، صرفنظر از گروه متخصصی که برای بدست آوردن تخصص خود ناگزیر به انجام تحصیلات عالی هستند، تنها زمانی فراهم می‌گردد که ارتش ذخیره بطور مداوم رشد نکند. تازه حتی در چنین اوضاع و احوال مناسبی نیز افزایش سطح دستمزدها سرانجام به مانع سازمانی خاصی برخورد می‌کند، که هیچ ارتباطی با موانع فنی و یا اقتصادی ندارد.

از نظر تنوری افزایش سطح دستمزدهای حقیقی تا زمانی ممکن است، که مجموع کلیه دستمزدهای پرداختی، کمتر از تولید خالص ملی باشد و در این حد نیز منجر به تغییراتی در تقسیم درآمد و توزیع تازه‌ای از اقلام سرمایه بین بخش کالاهای مصرفی و بخش کالاهای تولیدی خواهد شد. البته دست زدن به این دو اقدام ممکن است برخوردها واسطکاک‌هائی بوجود آورد، اما در هر حال می‌توان بدون مواجه شدن با يك بحران واقعی و یا ورشکستگی آنها را عملی ساخت.

بدیهی است موفقیت در این زمینه در گرو انجام يك تغییر و دگرگونی

سازمانی، یعنی کاهش قدرت سرمایه و بزبان دیگر جلوگیری از ایجاد وقفه در امر سرمایه‌گذاری در صورت نزول نرخ سود به سطحی پائین‌تر از نرخ متعارف آن خواهد بود. ولی در سیستم سرمایه‌مداری افزایش سطح دستمزدها خیلی زودتر از رسیدن به این مرز فیزیکی یا اقتصادی به مانع برخورد خواهد کرد، و با مقاومت روبرو می‌شود. چنانچه سطح دستمزدها بشکرانه وجوداشتغال کامل، سریع‌تر از قدرت تولید افزایش یابد، این تحول موجب سقوط یا کاهش نرخ سود و بهمین ترتیب سقوط نرخ ارزش اضافی می‌شود. بدیهی است چنین سقوطی در يك اقتصاد پی‌ریزی شده براساس جلب سود با سرعت هر چه تمامتر موجب پدیدار شدن مکانیسمی می‌گردد، که می‌تواند بار دیگر اوضاع را بحال اول خود بازگرداند. نحوه عمل مکانیسم فوق نیز چنین است: تعدیل قیمت‌ها، حرکت در جهت کاهش ارزش پول، محدود کردن سرمایه‌گذارها و کاستن از تعداد مشاغل از یکسو و تلاش بیشتر برای صرفه‌جویی در کار و جایگزینی ماشین بجای نیروی انسانی از سوی دیگر. اعمال هر دو سیاست نیز موجب بروز مجدد بیکاری می‌شود. ایجاد چنین موانع و محدودیتهائی است، که افزایش مزد حقیقی را در نظام سرمایه‌داری غیرممکن می‌سازد. بهمین دلیل است که صادق‌ترین مدافعان سرمایه‌داری نیز تضمین می‌کنند که در شرایط ناشی از وجود مستمر حالت فوق اشتغال یا اشتغال کامل، جایی برای نگرانی از بروز چنین واقعه‌ای باقی نخواهد ماند. پس افزایش دستمزدهای حقیقی را که تحت شرایط فوق جامه عمل به‌خود پوشیده است، چگونه می‌توان در چارچوب نظریه ارزش کار توجیه کرد؟ ارزش نیروی کار تنها در قیمت کالاهای مصرفی ضروری برای بقاء فیزیکی آن (و تأمین معاش فرزندان کارگر بمنظور بازسازی و تولید مجدد نیروی کار در طول زمان) خلاصه نمی‌شود، بلکه در عین حال يك عنصر اخلاقی تاریخی، یا واضحت‌ر بگوئیم قیمت يك دسته از کالاهائی که جنبه اخلاقی و تاریخی دارند (و در مراحل بعدی قیمت يك دسته خدمات شخصی معین و مشخص) و بحکم سنتهای رایج در يك کشور یکی از اجزاء تشکیل‌دهنده حداقل زندگی به‌شمار می‌روند، نیز جزئی از آن است (۱۲). این دسته از نیازها به سطح فرهنگ در گذشته و حال وابسته است و سرانجام با سطح قدرت تولیدی متوسط کار در يك دوره زمانی

کم و بیش طولانی نیز در ارتباط است. تا زمانی که فشار وارده از جانب ارتش ذخیره صنعتی مانع از آن می‌شود، که این دسته از نیازها در محاسبه و تعیین حداقل لازم برای ادامه زندگی در نظر گرفته شود سطح دستمزدها سقوط می‌کند یعنی قیمت نیروی کار به سطح نازلتری از ارزش واقعی خود می‌رسد. اما با افزایش سطح مزد حقیقی قیمت نیروی کار دوباره به ارزش واقعی خود که با ارتقاء متوسط سطح فرهنگ رشد می‌یابد نزدیک می‌شود، و با آن هم سطح می‌شود. بنابراین می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد، که رشد بازده کار (قدرت تولیدی کار) بر دستمزدها اثری دوجانبه و متضاد بر جا خواهد گذاشت. با این توجیه که از طرفی رشد بازده کار موجب کاهش ارزش مایحتاج زندگی می‌گردد و در نتیجه بهمان میزان باعث می‌شود تا اگرچه مزد مطلق، لااقل مزد نسبی (آن قسمت از کار روزانه که در اثناء آن کارگر ارزش معادل با مزد خود را تولید می‌کند) کاهش یابد و بدین ترتیب موجبات تنزل ارزش نیروی کار را فراهم می‌سازد. از سوی دیگر بهمان میزان که ارزش و قیمت تعداد زیادی از کالاهای تجملی را کاهش می‌دهد، موجبات تکامل تولید دسته‌ای را فراهم می‌سازد (اغلب به قیمت نزول کیفی کالاها) و تعدادی کالای جدید (۱۳) وارد محدوده حداقل لازم برای ادامه زندگی می‌سازد و منجر به افزایش ارزش نیروی کار می‌شود. بهمین ترتیب انباشت سرمایه نیز بر درجه اشتغال و تغییر سطح دستمزدها اثری دوجانبه و متضاد می‌گذارد. بدین معنی که از سوئی به نسبت جایگزینی ماشین بجای انسان موجبات افزایش تعداد بیکاران را فراهم می‌سازد، و از سوی دیگر بهمان میزان که باعث انباشت سرمایه همچنین گسترش و توسعه زمینه فعالیت آن در قالب ظهور مؤسسات اقتصادی فعال جدید و تجهیز و تکمیل مؤسسات اقتصادی سابق می‌گردد، مایه کاهش نفقات ارتش ذخیره صنعتی خواهد شد. زیرا در چنین شرایطی سرمایه در صد جستجوی نیروی کار جدید بمنظور بهره‌گیری و استثمار آن برمی‌آید (۱۴). با احتساب تمام این عوامل است که می‌توان ماهیت واقعی روند نوسانات سطح دستمزدها از بدو آغاز حیات نظام سرمایه‌داری را توجیه و بدرک آن توفیق یافت. اما تا آنجا که به کشورهای اروپای غربی مربوط می‌شود باید میان دو دوره بزرگ تفاوت کلی قابل مشاهده نیست مرحله‌ای که از قرن شانزدهم آغاز و

تا اواسط قرن نوزدهم ادامه می‌یابد و در اثناء آن سطح دستمزدها سیرنزولی داشت و در محدوده ارزش سیتوس دور می‌زند. دوم دوره‌ای که از اواسط قرن نوزدهم آغاز شد و تاکنون ادامه دارد. در این دوره سطح دستمزدها ابتدا سیر صعودی داشت، پس از آن تا مدتی ثابت باقی ماند (یا در پاره‌ای از موارد دوباره نزول کرد) و سپس دوباره آغاز به صعود کرد. در این دوره اوپسونیون و سایر متفرعات بشدت افزایش یافت و رو به تنوع گذاشت، اما علی‌رغم این افزایش کمی، از لحاظ کیفی سیر نزولی پیمود. کما اینکه این موضوع درباره سیتوس نیز صدق می‌کند. دوره‌ای که مبدأ و سرآغاز انباشت سرمایه‌های صنعتی بشمار می‌رود، در عین حال عصر سقوط سطح مزدهای حقیقی است. زیرا در این عصر رشد قابل ملاحظه و مداوم ارتش ذخیره صنعتی، که موجب افزایش نیروی کار می‌شود، و همچنین نبودن سازمانهای کارگری متشکل و قدرتمند زمینه مساعد برای تنزل سطح دستمزدهای حقیقی را از هر جهت فراهم ساخته بود.

در نتیجه سرمایه این فرصت را بدست آورد، تا از طریق تنزل مستمر سطح دستمزدها بر میزان تولید ارزش اضافی مطلق بیافزاید. تا جایی که اگر در سال ۱۴۹۵ کارگر انگلیسی با مزد دریافتی برای ده هفته کار، می‌توانست نان مصرفی سالیانه خود را تأمین کند، در سال ۱۵۳۳ ناگزیر بود برای تأمین نان مصرفی سالیانه خود ۱۴ تا ۱۵ هفته، و در سال ۱۵۶۴ حدود ۲۰ هفته و در سال ۱۵۹۳ چهل هفته و در سال ۱۶۵۳ چهل و سه هفته و در سال ۱۶۸۴ چهل و هشت هفته و در سال ۱۷۲۶ پنجاه و دو هفته کار کند. تا اینکه سرانجام وقوع انقلاب قیمت‌ها به این سیاهروزی خاتمه داد.

این آمار کلاسیک ارائه شده بوسیله جی، ای، تی اچ، روجرز بتازگی از جانب ای، اچ فیلیپ براون و شیلوی هاپکینز نیز مورد تأیید کامل قرار گرفته است. این دو صاحبنظر در مطالعات خود به این نتیجه رسیده‌اند، که شاخص مزد حقیقی بنیایان انگلیسی از ۱۱۰ تا ۱۱۵ در سالهای ۱۴۷۵ تا ۱۴۸۰ به پنجاه و شش در سال ۱۵۲۸، چهل و پنج در سال ۱۶۰۰، سی و هشت در سالهای ۱۶۱۰ تا ۱۶۲۰ تنزل یافته و در سال ۱۷۰۰ به پنجاه و پنج و در سالهای ۱۷۴۰ تا ۱۷۵۰ به شصت و پنج تا هفتاد رسیده است تا بار دیگر در

۳۲ رخصاره‌های اقتصاد (دفتر سوم)

سالهای ۱۷۶۵ تا ۱۷۷۰ به پنجاه و سه و در سال ۱۷۷۲ به چهل و هفت و در سال ۱۸۰۰ به سی و هشت تنزل کند تا اینکه سرانجام در سال ۱۸۸۰ بار دیگر این شاخص از ۱۰۰ تجاوز می‌کند. در فرانسه نیز وضع مشابهی دیده می‌شود بر اساس محاسبات ویکوم دو آونل vicomte d'Avenel در سالهای ۱۳۷۶ تا ۱۵۲۵ یک درودگر بایستی بطور متوسط ۵ روز کار می‌کرد تا معادل یک هکتولتر غله بدست آورد. ضمناً مزد روزانه او معادل با سه کیلوگرم گوشت بود. در سال ۱۶۵۰ همین درودگر ناگزیر بود ۱۶ روز کار کند تا با مزد دریافتی خود بتواند همان مقدار غله خریداری نماید. با مزد روزانه خود نیز فقط می‌توانست ۱/۸ کیلوگرم گوشت تهیه کند.

از اواسط قرن نوزدهم به بعد سطح دستمزدهای حقیقی شروع به افزایش کرد. در انگلستان و فرانسه دستمزدها عملاً در فاصله سالهای ۱۸۵۰ تا ۱۹۱۴ تقریباً دوبرابر شد. در این دوره سرمایه‌داران موفق شدند قیمت محصولات کشاورزی را بمیزان درخور ملاحظه‌ای کاهش دهند. (حذف Cornlaws در انگلستان، افزایش واردات از کشورهای ماوراء بحار). همچنین شیوه تولید سرمایه‌داری با تسخیر بازارهای بزرگ بین‌المللی بشدت گسترش یافت و موفق شد در کشورهای اروپای غربی تا حدودی ارتش ذخیره صنعتی را جذب کند، تا در ازاء آن بر کثرت این ارتش در کشورهای هندوستان، چین؛ امریکای لاتین، آفریقا و خاور نزدیک بیافزاید. از طرفی مهاجرت‌های جمعی سفیدپوستان اروپائی به کشورهای ماوراء بحار نیز خود موجب شد تا از میزان عرضه نیروی کار در بازارهای کار اروپائی کاسته شود کلیه این عوامل که به یکدیگر وابسته بوده و از خصیصه‌های ساخت مشخصی از بازار جهانی بشمار می‌روند دست بدست هم داده زمینه مساعد برای بقدرت رسیدن سندیگاه‌های کارگری و افزایش دستمزدهای حقیقی در اروپای غربی را فراهم ساختند.

اثر رقابتی نیروی کار زنان و کودکان از جمله عواملی بود که در طول مدت زمان نسبتاً درازی در تنزل سطح متوسط دستمزدها نقش اساسی و مهمی را ایفا می‌کرد (۱۵). عامل مؤثر دیگری که از قرون وسطی ریشه می‌گرفت و در این امر تأثیری بسزا داشت Truck-system یا پرداخت مزد بصورت جنسی بود،

که براساس آن به کارگران در عوض پول، کالا تحویل می‌شد و قیمت کالای تحویل شده نیز از طرف کارفرما تعیین می‌گشت. اما سرانجام جبهه‌گیری مخالف کارگران در برابر این شکل از استثمار موجب شد تا سیستم مزبور برغم مقاومت شدید کارفرمایان لغو شود. با این حال در پاره‌ای نقاط این سیستم غیرعادلانه بشکل دیگری، که عبارت از تشکیل فروشگاه‌های عرضه‌کننده مایحتاج زندگی با سرمایه مؤسسات صنعتی بود، تا مدتها بعد نیز به حیات خود ادامه داد. لازم به یادآوری است که در نقاطی که این قبیل فروشگاه‌ها تشکیل شده بود، سیاستی اعمال می‌شد تا کارگران ناگزیر به معامله با آنها شده و با بدهکار شدن به این فروشگاه‌ها از این طریق برای همیشه به وجود کارفرمای خود وابستگی پیدا کنند (این سیاست در عصر حاضر نیز در جنوب امریکا اعمال می‌شود برای مثال در صنایع نرپتین). درکنار مزد ثابت، دو شیوه دیگر نیز برای پرداخت مزد وجود دارد که به مزد ساعتی و مزد قطعه‌ای یا کارمزدی معروفند. مزد ساعتی با رواج خود ضرر چندانی به طبقه کارگر نزد. اما برعکس مزد قطعه‌ای لطمه زیادی به این طبقه وارد ساخت. این نوع مزد مطلوب‌ترین وسیله‌ای است که کارفرما می‌تواند بکامک آن تولید ارزش اضافی نسبی را افزایش دهد، زیرا اعمال این روش موجب افزایش مستمر حاصل کار، سرعت بخشیدن به آهنگ انجام کار و بالاخره دقیق‌تر و پربهره‌تر شدن هر چه بیشتر کار می‌گردد. یکی از اشکال نامرئی مزد قطعه‌ای مزد جایزه‌ای است که از سال ۱۸۷۰ در کارخانجات ذوب فلز امریکا رواج یافت. در حال حاضر اشکال مختلفی از این شیوه پرداخت مزد مورد عمل قرار می‌گیرد که مهمترین آنها عبارتند از سیستم روان، هالزی، بدواکس امرسون، رفا و غیره. وجه مشترك تمام این شیوه‌ها آن است که با اعمال آنها بازده کار سریعتر از مزد پرداختی برای انجام آن افزایش می‌یابد و هرچه میزان تولید کارگر بیشتر می‌شود سهم کوچک ناچیزتری از آن چه بوسیله وی تولید شده بخودش پس داده می‌شود، در حالیکه در همین شرایط ارزش اضافی نسبی تولید شده مرتباً بیشتر و بیشتر می‌شود. برای مثال در سیستم «روان» اگر:

بازده کار بمیزان ۵۰ درصد افزایش یابد، مزد کارگر ۳۳ درصد افزایش

خواهد یافت. بازده کار بمیزان ۱۰۰ درصد افزایش یابد، مزد کارگر ۵۰ درصد افزایش خواهد یافت. بازده کار بمیزان ۲۰۰ درصد افزایش یابد، مزد کارگر ۶۰ درصد افزایش خواهد یافت.

براساس برآوردهائی که بعمل آمده، است در ایالات متحده امریکا به کمک سیستم بدواکس بطور کلی سطح تولید بمیزان ۵۰ درصد افزایش یافته، حال آنکه سطح مزدها فقط بمیزان ۲۰ درصد صعود کرده است. نویسندگانی که آشکارا به دفاع از مزد جایزه‌ای برخاسته‌اند از جمله آ. پیرین هرگز نتوانسته‌اند امتیازاتی را که اعمال این قبیل شیوه‌ها برای کارفرمایان به همراه دارد انکار نمایند. اشکال مختلف سهم شدن در سود نیز نتیجه مشابهی دارد زیرا این روشها نیز کارگران را بر آن می‌دارد تا نه تنها حاصل کار خود بلکه و بیش از همه بازده کار انجام شده در کل مؤسسه را افزایش دهند.

توضیح قابل توجه و مهم پیرامون نظریه وخامت مطلق

تئوری وخامت مطلق وضع طبقه کارگر در هیچیک از آثار مارکس مطرح نشده است. بلکه این نظریه از جانب مخالفان سیاسی وی مخصوصاً رویزونیستهای حزب سویال دموکرات آلمان باو نسبت داده شده است. با این حال مکتب بزرگی که خود را پیرو مارکسیسم ارتدوکس می‌داند نیز ظاهراً ضروری دانسته است که نظریه وخامت مطلق را بحساب وی بگذارد و با توسل به استدلالات غیرقابل قبول بدفاع از آن بپردازد. غافل از آنکه حاصل این تلاش جز بدنامی تئوری مارکسیستی نخواهد بود. تصور اینکه مزد حقیقی کارگران يك روند نزولی دائمی را طی می‌کند در هیچ يك از آثار مارکس مشاهده نمی‌شود. این نظریه از جانب مالتوس تنظیم شده و لازال با طرح مفهوم قانون آهنین مزد بار دیگر بسراغ آن رفته است. مارکس در طول حیات خود به مبارزه‌ای پی‌گیر با مفهوم قانون آهنین مزد پرداخت و این مبارزه

سرسختانه‌ی است که برغم ادعای جان استراخی John Strachey بهیچوجه نمی‌توان به آن نام سوء تفاهم داد. در حقیقت او همانطور که در صفحات قبل آشکار ساختیم بیش از هر چیز بر این واقعیت تکیه کرده است، که تکامل مزد از قواعدی بسیار پیچیده تبعیت می‌کند و محکوم ساختن نظام سرمایه‌داری بایستی بصورتی کاملاً مستقل از میزان نسبی سطح مزدها دنبال شود (۱۶). و اما وخامت مطلق که در آثار مارکس مطرح می‌شود نه فقر مطلق، کارگران مزدبگیر بله فقر مطلق آن قسمت از طبقه کارگر است که بوسیله رژیمهای سرمایه‌داری از پروسه تولید جدا شده‌اند. بیکاران، اشخاص فرتوت، آسیب دیده‌گان جنگ، افراد ناقص‌العقل، افراد ناقص‌العضو، بیماران و غیره، یا همان طور که مارکس نام می‌برد پائین‌ترین و سیه‌روزترین قشر طبقه کارگر یعنی لومپن پرولتاریا، تهیدست‌ترین تهیدستان که داغ کارگر روز مزد را بر پیشانی دارند، نتیجه‌گیری و استدلال محکمی که از هر نظر معتبر است و حتی در عصر حاضر نیز در نظام‌های سرمایه‌داری دولتی اعتبار کامل خود را حفظ کرده است. در ایالات متحده امریکا برغم افزایش قابل توجه سطح دستمزدهای حقیقی فقر و سیاه‌بختی بهیچ‌وجه ناپدید نشده و کماکان وجود دارد. برای اثبات این موضوع نیز می‌توان بوجود محله‌های فقیرنشین در شهرهای نیویورک، شیکاگو، دیترویت، سان‌فرانسیسکو، نیواورلئان و سایر شهرهای جنوبی استناد کرد. زیرا نگاهی به اوضاع این قبیل محله‌ها بوضوح ثابت خواهد کرد که چگونه ساکنان آنها بعنوان قربانیان يك جامعه غیرانسانی بحد اعلا‌ی درجه تحقیر و تحمیق گشته و سرنوشت سیاه آنها فریادرسائی است در محکومیت ثروتمندترین جامعه سرمایه‌داری عصر حاضر. (۱۷) ضمناً وخامت مطلق وضع آن دسته از کارگرانی را که بر اثر بیکاریهای ادواری یا سقوط سطح دستمزدها در اثناء بحران و غیره بشدت آسیب می‌بینند نیز بایستی بر این وخامت مطلق مستمر وضع قشر لوپن پرولتاریا افزود. یکی از مدافعان تئوری وخامت مطلق تمام کوشش خود را بکار می‌برد، تا ثابت کند این مفهوم حتی در شرایطی که مزد حقیقی افزایش یافته باشد نیز اعتبار خود را حفظ می‌کند و می‌تواند بکار برده شود. از آن پس بحث در این زمینه جای خود را به جدل می‌دهد. آرزومانیان تاکنند می‌کند که وخامت مطلق در تشدید

کارآئی کار، افزایش تصادفات ناشی از کار، افزایش ارزش نیروی کار و این واقعیت که مزد واقعی (حتی در صورت برخورداری از سیر صعودی) پیوسته فاصله خود را با ارزش آن زیادتر می‌کند و از آن بیشتر عقب می‌افتد منعکس می‌گردد. اما وخامت مطلقى که در افزایش ارزش نیروی کار و ارتقاء مزدهای واقعی منعکس گردد از نظر منطق، حتی منطق در اصطلاح معمولی و نه در مفهوم دیالکتیکی، ثقیل و غیرقابل قبول جلوه می‌کند.

از نظر ما مسلم این است که تمام عوامل بر يك وخامت نسبی دلالت می‌کنند، یعنی بجای وخامت روزافزون ارزشهای مطلق (زیرا سطح زندگی از نظر ارقام مطلق ارتقاء یافته است) يك وخامت نسبی از نظر کل ثروت اجتماعی، ارزش اضافی، بازده تولیدی طبقه کارگر و غیره وجود دارد. در حقیقت نیز وخامت نسبی اصولاً یکی از وجوه مشخصه شیوه تولید سرمایه‌داری بشمار می‌رود. افزایش نرخ ارزش اضافی یکی از مهمترین ابزارهای سرمایه‌داری برای انباشت سرمایه و در عین حال مهمترین سلاح برای مبارزه و مقابله با سقوط نرخ سود است. ماهیت استثماری اقتصاد سرمایه‌داری بوسیله همین افزایش نرخ ارزش اضافی آشکار می‌گردد. داده‌های تجربی عموماً مؤید آنند که سهم مزد (۱۸) در تولید خالص بطور نسبی رو به کاهش است. جان استراخی که از جمله مخالفان و منتقدان سرسخت سیستم اقتصادی مارکسیسم بشمار می‌رود. نیز بر این موضوع اعتراف می‌کند. سهم مزد در مجموع درآمد کلی در عصر مارکس حدود ۵۰ درصد بود، در نخستین سالهای قرن بیستم به ۴۰ درصد کاهش یافت و تا سال ۱۹۳۹ تقریباً در همین سطح ثابت ماند تا اینکه مقارن با پایان جنگ مجدداً به ۵۰ درصد رسید (البته مزد پرداختی به افراد نیروهای مسلح نیز در این محاسبه منظور شده است). بنابراین اگر حقوق سربازان که از هیچ نظر تولیدکننده بحساب نخواهند آمد از این مقدار کسر شود، متوجه خواهیم شد که در سال ۱۹۴۹ نیز سهم مزد در مجموع درآمد ملی از ۴۷ درصد تجاوز ننموده و تا سال ۱۹۵۱ دوباره چند پله سقوط کرده است. جزئی بودن این نوسان نزولی (یا بزبان دیگر ثبات حیرت‌آور سهم کارگران در درآمد ملی) بهیچوجه نتیجه تحولات اقتصادی عادی سیستم نیست، بلکه نتیجه مستقیم مبارزات سرسختانه

ارنست مندل ۳۷

کارگران مزدبگیر برای افزایش سهم خود از این درآمد است. بنابراین آیا باز هم می‌توان انکار کرد که وخامت نسبی وضع کارگران یا کاهش مستمر سهم کار در تولید خالص صنعتی یکی از ویژگیهای اصلی سرمایه‌داری و خصائل ماهوی آن است. این سئوالی است که حتی استراخی نیز به آن پاسخ منفی می‌دهد. این وضع در ایالات متحده امریکا با وضوح بیشتری خودنمایی می‌کند تا بلو زیر نشان‌دهنده سهم مزد از مجموع تولید خالص صنایع فعال در زمانهای مختلف است.

سال	سهم مزد
۱۸۸۰	۴۸/۱ درصد
۱۸۹۰	۴۵ درصد
۱۸۹۹	۴۰/۷ درصد
۱۹۰۹	۳۹/۳ درصد
۱۹۱۹	۴۰/۵ درصد
۱۹۲۹	۳۵/۵ درصد
۱۹۳۹	۳۶/۷ درصد
۱۹۴۹	۳۸/۵ درصد
۱۳۵۲	۳۵ درصد

دقیق‌تر از این نتیجه‌ای است که از بررسی سیر تکاملی متوسط تولید ناخالص واقعی در طی هر ساعت کار و مزد ناخالص واقعی در ساعت در فواصل زمانی دهساله بدست می‌آید.

فاصله زمانی	افزایش تولید واقعی در هر ساعت روی شاخص	افزایش مزد واقعی برای هر ساعت روی شاخص
۱۸۹۱ تا ۱۹۰۰	۱۰۰	۱۰۰
۱۹۰۱ تا ۱۹۱۰	۱۲۲/۸	۱۰۲
۱۹۱۱ تا ۱۹۲۰	۱۴۶	۱۰۹/۱

۱۳۷/۲	۱۹۶/۴	۱۹۳۰ تا ۱۹۴۱
۱۵۸	۲۳۳/۵	۱۹۴۰ تا ۱۹۳۱
۲۰۹	۲۸۱/۳	۱۹۵۰ تا ۱۹۴۱

بنابراین وخامت مطلق دوره‌ای وضع کارگران بیکار و سایر قربانیان شیوه تولید سرمایه‌داری و وخامت نسبی عمومی وضع کارگران (یعنی افزایش مزد واقعی با آهنگی بمراتب کندتر از آهنگ افزایش ثروت اجتماعی و رشد متوسط بازده نیروی کار) قانون توسعه و روند تکاملی طبقه کارگر در نظام‌های سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

کارکرد مضاعف نیروی کار

در عصر تولید ساده کالائی ابزار کار پراهمیت و مهم، چرخهای بافندگی، تأسیسات ذوب فلز و غیره، همین که ساخته می‌شد برای مدت زیادی مورد استفاده قرار می‌گرفت و از نسلی به نسل دیگر می‌رسید، و وسائل تولید نیز مانند زمین مزروعی کشاورزان کوچک سرمایه‌ای بشمار نمی‌رفت که ضرورت مستهلك شدن آن در روند تولید مطرح گردد. بلکه در آن مرحله وسیله تولید بعنوان شرط لازم برای بدست آوردن معاش روزانه بشمار می‌رود. در چنین شرایطی پارچه فروش مواد خام مورد نیاز را به صاحبان کارگاههای کوچک می‌فروشد و پارچه تولید شده را از آنها می‌خرد. در این معامله تفاسل قیمت خرید پارچه تولید شده از صاحب کارگاه از قیمت مواد خام فروخته شده به‌او، مبلغی است که مزد صنعتگر را تشکیل می‌دهد. اما اگر کارفرما هزینه لازم برای تهیه مواد خام را شخصاً تامین کند هزینه‌های تولید برای وی به‌هزینه مزد و مواد خام خلاصه می‌گردد. در این صورت نقش کارگری که کارفرما بخريد نیروی کار او مبادرت نموده عبارت از آن است که به ارزش مواد خامی که در اختیارش قرار گرفته ارزش جدیدی بیافزاید که قسمتی از آن (مابه‌ازاء یا معادل مزد) جزئی از هزینه تولید، تامین شده از جانب کارفرماست و قسمت دیگر آن (آنچه کارگر برای تولیدش چیزی دریافت نکرده است) کار اضافی و بالاخره ارزش اضافی بشمار می‌رود، و به‌تصاحب

کارفرما درمی آید (۱۱).

اما با ظهور سرمایه‌داری صنعتی و شیوه تولید سرمایه‌داری وضع تغییر می‌کند. از این پس خرید ماشین نخستین شرط مقدماتی لازم برای تولیدی است که برای ورود به بازار تحت سلطه رقابت فعالیت می‌کند. ضرورت خرید ماشینهای مورد بحث ایجاب می‌کند، تا در آغاز شروع فعالیت مبالغ هنگفتی به خرید آنها اختصاص داده شود. از طرفی این ماشینها نه تنها از نسلی به نسل دیگر واگذار نمی‌شود، بلکه استفاده از آنها با طول دوران فعالیت یک تولید کننده نیز برابری نمی‌کند. زیرا استفاده از این ماشینها با آنچنان شدت وحدتی انجام می‌گیرد که در یک فاصله زمانی محدود کاملاً کهنه و فرسوده می‌شوند. از آن گذشته چندان طولی نمی‌کشد که سایر رقبا ماشینهای پیشرفته‌تر و کامل‌تری اختراع و یا خریداری می‌کنند که می‌تواند به قیمت ارزانتری تولید کند و بهمین جهت کارفرما برای جلوگیری از عقب ماندن از آنها ناگزیر بخريد و استفاده از این قبیل ماشینها می‌شود. بدین ترتیب ماشینها قبل از آنکه فرسوده و غیر قابل استفاده شوند به بازار عقب‌مانده تبدیل می‌شوند و از دور خارج می‌گردند. زیرا سرمایه‌دار برخلاف سلف خود یعنی شخصی که در مرحله تولید ساده کالائی فعالیت می‌کرد به ماشینهای موجود بمنزله وسیله‌ای برای امر معاش نگاه نمی‌کند بلکه در آنها بعنوان سرمایه یعنی آنچه به او امکان می‌دهد به انباشت ارزش اضافی مبادرت کند می‌نگرد. بنابراین سرمایه‌ای که در آغاز فعالیت صرف تهیه ماشینها شده است بایستی در یک فاصله زمانی معین مستهلك گردد. زیرا در غیر اینصورت سرمایه‌دار قادر به تبعیت از پیشرفتهای صنعتی و خرید ماشینهای مدرن‌تر نخواهد گشت. در حال حاضر تخمین زده می‌شود که عمر یک ماشین صنعتی در ایالات متحده ده سال است. چنین ماشینی بعد از ۷ سال به مرز عقب افتادگی می‌رسد و باید ماشین جدیدی جایگزین آن شود. بنابراین سرمایه‌دار باید ارزش این ماشین یعنی سرمایه صرف شده برای خرید آن را در یک فاصله ۷ ساله مستهلك کرده باشد. این استهلاك نیز تنها از طریق انتقال قسمتی از ارزش وسائل تولید به کالائی که توسط آنها تولید شده است امکان‌پذیر است. بدین ترتیب نیروی کار از دیدگاه سرمایه‌دار ایفاکننده یک

نقش یا کارکرد مضاعف است. از سوئی ارزش ماشینهای فعال در امر تولید را حفظ می‌کند و از سوی دیگر به تولید و ایجاد ارزش جدیدی می‌پردازد. از آنجا که قسمتی از این ارزش جدید نیز معادل یا مابه‌ازاء مزد یعنی سرمایه بکار افتاده از طرف کارفرما را تشکیل می‌دهد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نیروی کار حاوی و دربرگیرنده مجموع ارزش سرمایه موجود و ایجادکننده و منشاء مجموع ارزشهای جدیدی است که از جانب سرمایه‌دار تصاحب می‌گردد. این موضوعی است که تمام صاحبان صنایع بر آن وقوف کامل دارند. بهمین دلیل هر يك از آنها نهایت کوشش خود را بکار می‌برند تا زمان بیکاری یا توقف ماشینهای موجود در کارخانه را به حداقل ممکنه کاهش دهند. زیرا هر روز و حتی هر ساعتی که از وجود ماشین برای تولید استفاده نشود، روز و ساعتی است که این وسیله از نظر فیزیکی و بیشتر از آن از نظر عقب‌افتادگی فرسوده شده بدون آن که جزئی از ارزش آن بکمک نیروی کار انسانی به سرمایه‌دار بازگردانده شده باشد و این دلیل و انگیزه‌ای است که بسیاری از سرمایه‌داران را بر آن می‌دارد تا ترتیبی بدهند که کارخانه آنها در تمام ۲۴ ساعت شبانه‌روز فعالیت کند.

سرمایه‌داری که به تاسیس يك کارخانه مبادرت می‌کند بایستی سرمایه خود را بدو بخش تقسیم نماید. بخشی که به خرید ماشینها، ساختمانها و خرید مواد خام و مواد میانجی و غیره اختصاص داده می‌شود. ارزش این بخش از سرمایه در اثناء روند تولید به تولید نهائی منتقل می‌شود و با ادغام در ارزش آن دوباره عاید می‌گردد. از این رو این بخش از سرمایه را سرمایه ثابت می‌نامند. بخش دوم سرمایه بایستی به مصرف خرید نیروی کار برسد. این بخش از سرمایه بمیزان ارزش اضافی ایجاد شده بوسیله نیروی کار افزایش می‌یابد. بهمین دلیل این بخش از سرمایه را سرمایه متغیر نام داده‌اند. رابطه موجود بین سرمایه ثابت و سرمایه متغیر را تلفیق اورگانیک یا سازمانی سرمایه می‌گویند. هر چه يك واحد اقتصادی فعال یا بخش صنعتی یا کشور پیشرفته‌تر باشد بهمان میزان سطح تلفیق اورگانیک یا سازمانی سرمایه بالاتر است یعنی نسبت آن قسمت از سرمایه‌ای که به تهیه ماشینها و مواد خام اختصاص داده شده در کل سرمایه بیشتر است.

محصول جدید خلق شده بوسیله نیروی کار براساس روابط حاکم میان ارزش اضافی و دستمزدها بین کارفرما و کارگر تقسیم می‌شود. این رابطه را نرخ ارزش اضافی نامیده‌اند. نرخ ارزش اضافی مبین میزان استثمار طبقه کارگر است. هر چه نرخ ارزش اضافی بالاتر باشد، میزان ارزشی که از طرف نیروی کار خلق و توسط سرمایه‌دار تصاحب می‌شود بزرگتر است. بنابراین چندان‌چون نرخ مورد بحث بشدت مورد توجه طبقه کارگر خواهد بود. برعکس کارفرما تمام سعی خود را بکار می‌برد تا حتی الامکان رابطه استثماری پنهان شده در قفای مبادله نیروی کار با دستمزد را از نظرها پنهان دارد. زیرا چیزی که مورد توجه و علاقه سرمایه‌دار است رابطه موجود میان مقدار ارزش اضافی حاصله از این معامله و کل سرمایه بکار افتاده است در حقیقت نیز مگر نه اینکه او تمام سرمایه خود را بمنظور کسب سود بکار انداخته است؟ خرید ماشین‌آلات برای سرمایه‌دار تنها تا آن حد يك هزینه سودآور بشمار می‌آید که سرمایه بکار افتاده برای این منظور نیز مانند سرمایه بکار افتاده برای خرید نیروی کار سودآور باشد. در غیر اینصورت او هرگز حاضر بخرد حتی یک دستگاه ماشین هم نخواهد شد. بنابراین او همیشه در مقدار ارزش اضافی ایجاد شده بر اثر فعالیت تولیدی مؤسسه خود بعنوان ثمره و حاصل کل سرمایه خود می‌نگرد. این رابطه را نرخ سود می‌نامند. اگر سرمایه ثابت با حرف C سرمایه متغیر با حرف V و ارزش اضافی با حرف M نشان داده شود فرمول زیر بدست می‌آید.

$$= \frac{c}{v} = \text{تلفیق اورگانیک یا سازمانی سرمایه}$$

$$= \frac{m}{v} = \text{نرخ ارزش اضافی}$$

$$= \frac{m}{c + v} = \text{نرخ سود}$$

ایجاد تعادل بین نرخ‌های سود در جامعه مقدم بر سرمایه‌داری

در نظام تولید ساده کالائی، دو نوع متفاوت کالا به‌بازار عرضه می‌شود. نوع اول محصولات و کالاهای مورد نیاز برای گذراندن زندگی روزمره، این کالاها به‌تولیدکنندگانی تعلق دارند که مالک ابزار تولید خود می‌باشند

(صنعتگران و کشاورزان) و بهمین دلیل خارج از میدان عمل کرد سرمایه فعالیت می‌کنند. نوع دوم کالاهای تجملی و همچنین کالاهائی که با دخالت سرمایه‌های تجاری از سایر کشورها وارد می‌شود. در مواقع عادی کالاهای نوع اول (مایحتاج زندگی روزمره) به ارزش مبادله‌ای خود (که براساس مقدار کار اجتماعی لازم برای تولید آنها محاسبه و تعیین می‌گردد) بفروش می‌رسند. اما کالاهای نوع دوم یعنی کالاهای تجملی براساس قیمت‌های انحصاری فروخته می‌شوند. یعنی تجار مبلغی بر ارزش اصلی این کالاها به نفع خود و بزیان تولیدکننده و خریدار می‌افزایند^{۳۰} و آنها را با قیمت مضاعف بفروش می‌رسانند.

حال برای اینکه این دو نوع گردش کالائی متفاوت بتوانند جدا از یکدیگر ادامه یابند، وجود دو شرط لازم و ضروری است. نخست آنکه بدلائل اقتصادی و اجتماعی (ثبات و تغذیه معمولی بازار فروش، همچنین وجود قوانینی مشخص برای وارد شدن به شاخه‌های مختلف صنایع یدی) راه ورود سرمایه به محدوده فعالیت‌های تولیدی مسدود باشد. دوم آنکه قلت نسبی سرمایه‌های موجود و وفور نسبی بازار فروش دست به دست هم داده این امکان را بوجود آورد که در محدوده فعالیت تجاری کالاهای تجملی، تعدادی انحصارهای هم قدرت و هم‌تراز با یکدیگر پا بعرضه وجود گذارند. شرط اول عملاً تا اواخر دوران قرون وسطی وجود داشت. از قرن شانزدهم به بعد مانوفاکتورها و کارگاههای خانگی پا بعرضه وجود گذاشتند و به رقابت با صنایع یدی پرداختند. اما پس از پیدایش کارخانه‌های بزرگ، صنایع سرمایه‌داری تولید قسمت اعظم کالاهای مصرفی روزمره را نیز در اختیار خود گرفت، و از این طریق در تعیین ارزش آنها دخالت مؤثر کرد.

اما در خصوص شرط دوم وضع به گونه دیگریست. از اوایل قرن شانزدهم در اروپای غربی سرمایه‌های بجزریان افتاده در تجارت بین‌المللی دامنه فعالیت‌های خود را گسترش داده، و از مرزهای محدود بازارهای موجود پافراتر نهادند. در این مرحله ضمن آنکه دست‌یابی به سودهای کلان انحصارهای سابق، مستلزم دست زدن به فعالیت‌های تجاری ماجراجویانه و از نظر بعد مسافت دورتر (برای مثال تجارت با هندوستان و چین) می‌گردد. پیدایش

شرائطی که روبرت لوپس از آن بعنوان دور داخلی تجارت بین‌المللی در این عصر نام می‌برد، در تمام اروپا و خاور نزدیک موجب رواج رقابتی سرسختانه در زمینه افزایش قیمت‌ها در مبداء خریداز یکسو و نزول درخور توجه قیمت فروش و در نتیجه میزان سود حاصله از سوی دیگر می‌شود. بدین ترتیب چنانچه تا این زمان تجار بیزانسی و ونیزی انحصار فروش ابریشم و پارهای ادویه‌جات را در دست داشتند از آن پس تجار جنوئی، کاتالونی و بعدها فرانسوی و آلمانی نیز در این تجارت سهیم شدند. بهمین ترتیب چنانچه تا آن زمان انحصار فروش پارچه ابریشمی در دست تجار فلامی بود از آن پس ایتالیائی‌ها، انگلیس‌ها، فرانسوی‌ها، و آلمانی‌ها نیز در این امر دخالت می‌کردند. اگر تا این زمان هانس آلمانی تجارت انحصاری ماهی، چوب و غله سواحل دریای شمال را در اختیار داشت، از آن بیعد تجار انگلیسی، فلامی و پیش از همه هلندی با دخالت خود به‌دوران این انحصار خاتمه دادند.

بدین ترتیب یکی از وجوه مشخصه قرنهای ۱۴ و ۱۵ جا به‌جائی بزرگ سرمایه‌ها در این دو قرن است. بر اثر این جا به‌جائی‌ها سرمایه‌های جدید با هجوم خود، سرمایه‌های قبلی را تحت فشار قرار داده آنها را از میدان خارج کرده و سرانجام انحصارهای ایجاد شده در قرنهای پیش را در هم ریختند. بدیهی است این هجوم سرمایه بیشتر متوجه بخشهایی بود که در آنها قیمت‌ها و سودها بالاتر از همه قرار داشت. بدین ترتیب زمینه برای ایجاد تعادل بین نرخهای مختلف سود بازرگانی فراهم گشت و سرانجام نرخ سود متوسطی برقرار شد که لوپس آن را بین ۷ تا ۱۲ درصد تخمین می‌زند. از آنجا که سیر صعودی سود یعنی آنچه ره‌آورد وقوع انقلاب تجاری در قرن ۱۶ بشمار می‌رود حداقل تا یک قرن ادامه داشت رقابتهای تجاری سرانجام به‌دوران انحصارهای اسپانیائی و پرتغالی نیز خاتمه داد و ایجاد تعادل بین قیمت‌ها و سودهای ناشی از تجارت کالاهای لوکس و تجملی بمیزان وسیعی در مراکز مدرن تجارت بین‌المللی از جمله انتورپن، آمستردام، لندن، هامبورگ، بورواکس و غیره مورد ملاحظه قرار گرفت. (۲۱)

ایجاد تعادل یا همطرازی بین نرخهای مختلف سود در شیوه تولید سرمایه‌داری

سرانجام شیوه تولید سرمایه‌داری بعنوان يك پدیده جدید و مؤثر پا به عرصه وجود گذاشت. کاملاً طبیعی است که در آغاز کار سرمایه برای ورود به بخش جدید التأسيس احتیاط زیادی نشان می‌داد. نخستین سازندگان چرخهای بافنده از میان صاحبان کارگاههای پارچه‌بافی برخاستند و طرح این ماشینها را شخصاً تهیه کرده و آن را بمورد اجرا گذاشتند. اصولاً سرمایه هنگامی به يك شاخه تولید هجوم خواهد آورد که نرخ سود در آن شاخه در سطح بالائی قرار داشته باشد. بهمین دلیل کارخانه‌های مستقل و بزرگ تولید ماشینهای بافندگی، تنها پس از افزایش مستمر تقاضای خرید برای ماشینهای مزبور در فاصله سالهای ۱۸۲۰ تا ۱۸۳۰ در انگلستان تأسیس و آغاز به کار کرد.

پس از آنکه جنگهای ناپلئون موجب افزایش قیمت قهوه در اروپا شد، با توجه به اینکه مقارن همین ایام قیمت شکر طبیعی نیز رو به کاهش گذاشته بود، در جاوه، کوبا، هائیتی، و سانتادومینگو بسیاری از کشاورزان کشت نیشکرا تبدیل به کشت قهوه کردند. در سال ۱۸۲۳ قیمت قهوه سقوط کرد و سود حاصله از معاملات این محصول نیز سیر نزولی پیمود. در نتیجه نرخ سود حاصله از تولید و تجارت قهوه و نیشک متعادل و همطراز شد.

نخستین کارخانه سیمان‌سازی آلمان مدت ده سال تمام تنها واحد تولید سیمان در این کشور بشمار می‌رفت و به سلطه استثماری خود بر این شاخه از صنایع ادامه می‌داد. این کارخانه در فاصله سالهای ۱۸۶۲ تا ۱۸۶۴ با نرخ سودی برابر با ۲۵ درصد در تن باوج رونق رسید و همچنین باعث هجوم سرمایه‌های دیگر به این شاخه و سقوط قیمت سیمان شد. بنابراین ایجاد تعادل و همطرازی میان نرخهای مختلف سود در شیوه تولید سرمایه‌داری از طریق جا به‌جائی سرمایه‌ها عملی می‌گردد، در این جا به‌جائی‌ها سرمایه از بخشهایی که نرخ سود پائین‌تر از حد متوسط است خارج شده و به بخش‌هایی که نرخ سود

بالا تر از حد متوسط است سرازیر می‌شود. در نتیجه خروج سرمایه از بخشهای یاد شده موجب کاهش میزان تولید در این بخش‌ها شده و در پاره‌ای از زمینه‌ها باعث کمیابی کالا می‌شود، که این نیز خود قیمت‌ها را افزایش داده و میزان سود را بالا می‌برد. برعکس هجوم سرمایه به بخشهای دیگر موجب تشدید رقابت، سقوط قیمت‌ها و در نتیجه کاهش میزان سود در این بخش‌ها خواهد شد. بدین ترتیب در تمام بخش‌ها بر اثر رقابت سرمایه و کالا یک نرخ متوسط سود برقرار خواهد شد. در نظام تولید ساده کالائی تولیدکنندگان معمولاً کالای خود را به قیمت ارزش واقعی آنها (زمان اجتماعی لازم برای تولید آن) بفروش می‌رسانند. در شیوه تولید سرمایه‌داری نیز هر کالائی برای خود ارزشی دارد و این ارزش منبعث از ارزشی است که نیروی کار به این کالاها داده است. بزبان دیگر این ارزش حاصل جمعی است، از ارزش ناشی از سرمایه ثابت بکار رفته در تولید کالا و ارزش جدیدی که نیروی کار (سرمایه متغیر باضافه ارزش اضافی) بر آن افزوده است. بنابراین در شیوه تولید سرمایه‌داری می‌توان ارزش هر کالا را در فرمول زیر بیان کرد.

$$W=C+v+m$$

که در آن حرف W مبین کالا، حرف C مبین سرمایه ثابت، حرف v مبین سرمایه متغیر و حرف m مبین ارزش اضافی می‌باشد. فرض کنیم سه مؤسسه فعال در سه شاخه مختلف صنعتی را در نظر گرفته و آنها را با حروف A و B و C مشخص ساخته‌ایم. فرضاً مؤسسه A یک کارخانه خمیرسازی است که تعداد ماشینهایش نسبتاً کم و در عوض تعداد کارگران دست‌کارش زیادند. مؤسسه B یک کارخانه نساجی است که بیشتر قسمت‌هایش ماشینیزه شده و بالاخره مؤسسه C یک کارخانه ماشین‌سازی است که تعداد ماشین‌های فعال آن از مجموع ماشینهای مشغول بکار در واحدهای A و B نیز بیشتر است. بنابراین در مقام مقایسه درجه ترکیب اورگانیک یا سازمانی سرمایه در مؤسسه B بالاتر از مؤسسه A و در مؤسسه C بالاتر از هر دو مؤسسه A و B است. حال باز هم فرض کنیم این هر سه مؤسسه از نظر حد متوسط بازده تولیدی نیروی کار و کارآئی در یک سطح قرار داشته باشند و نرخ ارزش اضافی در هر سه آنها ۱۰۰ درصد باشد. ارزش تولید در این سه مؤسسه با توجه به توضیحات فوق

به ترتیب زیر محاسبه می‌گردد. (در این محاسبه هر واحد مبین هزار مارک است) (۲۲)

$$A: 3000c + 1000v + 1000m = 5000$$

$$\frac{m}{v} = 100\%, \frac{m}{c+v} = \frac{1000}{4000} = 25\%$$

$$B: 4000c + 1000v + 1000m = 6000$$

$$\frac{m}{v} = 100\%, \frac{m}{c+v} = \frac{1000}{5000} = 20\%$$

$$C: 5000c + 1000v + 1000m = 7000$$

$$\frac{m}{v} = 100\%, \frac{m}{c+v} = \frac{1000}{6000} = 16,6\% (22)$$

بطوریکه از فرمولهای بالا مشاهده می‌شود در بخشهایی که درجه ترکیب اورگانیک یا سازمانی سرمایه بالاتر است نرخ سود در سطح پائین‌تری قرار دارد. این کاملاً روشن است که تنها سرمایه متغیر ارزش اضافی ایجاد می‌کند. از طرفی همانطور که قبلاً مشاهده کردیم سرمایه‌دار فقط به نرخ سودی که به مجموع سرمایه‌اش تعلق می‌گیرد می‌اندیشد و به آن علاقمند است، بهمین دلیل در چنین حالتی سرمایه‌ها به بخشی هجوم می‌برند که سطح ترکیب اورگانیک سرمایه در آن از همه پائین‌تر و نرخ سود از همه بالاتر است. اما همانطور که قبلاً نیز اشاره شد هجوم سرمایه بمعنی تشدید رقابت است. تشدید رقابت نیز خود موجب گسترش و توسعه ماشین‌آلات و رعایت بیشتر و دقیق‌تر صرفه‌جویی در مصرف نیروی کار خواهد شد. از طرفی همین اقدامات منجر به ارتقاء سطح ترکیب اورگانیک سرمایه در بخش مورد بحث می‌گردد. ارتقاء سطح ترکیب اورگانیک سرمایه نیز منجر به کاهش نرخ سود می‌شود بنابراین نقل و انتقال سرمایه از بخشی به بخش دیگر با تغییراتی که در نتیجه تشدید رقابتها در سطح ترکیب اورگانیک سرمایه در این بخشها بوجود می‌آورد موجبات تنظیم و تعادل نرخ سود در بخشهای مختلف را فراهم می‌سازد.

قیمت تمام شده و ارزش کالاها

آیا وضعی که در بالا تشریح شد، بمعنی آن است که همطرازی سطح

ترکیب اورگانیک سرمایه در شاخه‌های مختلف صنایع ضرورتاً منجر به همطرازی نرخ سود در این شاخه‌ها خواهد شد؟ بهیچوجه. برای بررسی این موضوع بهتر است بار دیگر به سراغ سه کارخانه مورد مثال قبلی یعنی کارخانه‌های A و B و C که معرف شاخه‌های مختلف صنعتی بحساب می‌آیند برویم. اختلاف سطح ترکیب اورگانیک سرمایه در این سه کارخانه از نظر کلی بازگوکننده اختلاف سطح بازده تولیدی کم و بیش متناسب با سطح ترکیب اورگانیک سرمایه در این کارخانه‌ها است فرض کنیم در کارخانه B که درجه ترکیب اورگانیک سرمایه در آن $\frac{4000}{10000}$ است در یک زمان مشخص و در یک کشور معین بازده تولیدی کار دقیقاً در حد متوسط آن باشد. از آنجا که بازده تولیدی کار در کارخانه A کمتر از کارخانه B است. کارخانه A با بازده تولیدی پائین‌تر از بازده تولیدی متوسط فعالیت می‌کند. پس کارخانه A از نظر اجتماعی کار را تلف می‌کند (همانطور که در سیستم تولید ساده کالائی بافنده‌ای که کندکار می‌کند مقداری از نیروی کار را بهدر می‌دهد) برعکس کارخانه C که به نسبت کارخانه B سطح بازده تولیدی بالاتری دارد، از نظر اجتماعی در مصرف کار انسانی صرفه‌جویی می‌نماید. ارزش اجتماعی هر کالا براساس مقدار کار اجتماعی لازم یعنی مقدار کاری که با توجه به بازده تولیدی متوسط کار برای تولید آن لازم است تعیین می‌گردد. بنابراین در مثال فوق ارزش اجتماعی محصولات کارخانه A در حقیقت کمتر از مقدار کار صرف شده برای تولید آنها یعنی کمتر از ارزش ذاتی آنهاست و بر همین اساس ارزش اجتماعی تولیدات کارخانه C بیشتر از مقدار کار واقعاً صرف شده برای تولید آنها می‌باشد بنابراین بر اثر رقابت سرمایه‌ها و کالاها، مقداری ارزش و ارزش اضافی از بخشهای دارای بازده تولیدی کمتر به بخشهای دارای بازده تولیدی بیشتر منتقل می‌گردد. بدیهی است دامنه این انتقال ارزش و ارزش اضافی، به انتقال آنچه وجود دارد محدود می‌شود. پس مجموع ارزش کالاها نمی‌تواند از مجموع ارزشهایی که در اثناء تولید جذب کرده‌اند و ارزشهای جدیدی که در این روند ایجاد شده است تجاوز کند. این انتقال ارزش از طریق تقسیم ارزش اضافی میان شاخه‌های مختلف صنعت با میانجی‌گری نرخ سود عملی می‌گردد. در مثال انتخابی ما مجموع ارزش

اضافی ایجاد شده ۳۰۰۰ واحد است. مجموع سرمایه‌های بکار افتاده نیز $۱۵۰۰۰ = ۴۰۰۰ + ۵۰۰۰ + ۶۰۰۰$ واحد است. بنابراین نرخ متوسط سود اجتماعی عبارت از $\frac{۳۰۰۰}{۱۵۰۰۰}$ یا ۲۰ درصد خواهد بود. قیمتی که برای کالاهای تولید شده در کارخانه‌های A و B و C در بازار تعیین می‌شود براساس روابط

$$A = ۳۰۰۰ + ۱۰۰۰ + ۸۰۰ = ۴۸۰۰ \quad \frac{m}{c+v} = \frac{۸۰۰}{۴۰۰۰} = ۲۰\%$$

$$B : ۴۰۰۰ + ۱۰۰۰ + ۱۰۰۰ = ۶۰۰۰ \quad \frac{m}{c+v} = \frac{۱۰۰۰}{۵۰۰۰} = ۲۰\%$$

$$C : ۵۰۰۰ + ۱۰۰۰ + ۱۲۰۰ = ۷۲۰۰ \quad \frac{m}{c+v} = \frac{۱۲۰۰}{۶۰۰۰} = ۲۰\%$$

قیمت تولید عبارت از قیمت کالا در بازار سرمایه‌داری است. این قیمت براساس سرمایه‌ای که صرف تولید کالا شده، با اضافه محصول عاید از این سرمایه و نرخ متوسط سود تعیین می‌گردد. این چنین محاسبه و تعیین قیمتی، مبین آن است که هر سرمایه به نسبت سهمی که در مجموع سرمایه اجتماعی موجود دارد، جزئی از ارزش اضافی تولید شده در جامعه را نیز تصاحب می‌کند. حال اگر در تعیین قیمت تولید میان کالاها در ارتباط با ارزش ذاتی آنها اختلاف درخور ملاحظه‌ای ایجاد شود، این امر هیچگونه لطمه‌ای به اعتبار قانون ارزشها وارد نخواهد ساخت. زیرا این نحوه قیمت‌گذاری فقط کاربرد خاص از قانون مزبور در جامعه‌ای است که عنان اختیار خود را بدست گزینه منفعت‌طلبی سپرده، تحت سلطه رقابت تولید می‌کند و سطح بازده تولیدی آن با تغییرات و دگرگونی‌های مداوم همراه است. در چنین شرائطی تنها در مسیر رقابت است که مشخص می‌گردد، این یا آن کالا حاوی مقدار کار اجتماعی لازم برای تولید خود می‌باشد یا نه. ضمناً این واقعیت که بر اثر بازی رقابت سرمایه‌ها با یکدیگر، همچنین هم‌ترازی نرخ سود، سهمی از ارزش اضافی تولید شده بوسیله شاخه‌های صنعتی با ترکیب اورگانیک نازلتر سرمایه به بخشهای برخوردار از ترکیب اورگانیک بالاتر سرمایه منتقل می‌شود نشان‌دهنده اتلاف مقداری از کار اجتماعی بوسیله بخش نخست می‌باشد. بدیهی است چون در این بخش قسمتی از کار انسانی انجام شده از دیدگاه اجتماعی بی‌ثمر مانده و تلف شده است. بهنگام مبادله نیز معادل یا مابه‌ازائی برای آن پرداخت نخواهد شد (۳۳)

بازی معروف «قانون عرضه و تقاضا» نیز چیزی جز تصویر دیگری از قانون ارزشها نیست در این بازی اگر عرضه يك کالا بر تقاضای آن فزونی گیرد بمعنی آن است که مجموع کار انسانی صرف شده برای تولید این کالا بیش از حد مورد نیاز جامعه بوده است. بهمین دلیل قیمت بازار این کالا به سطحی پائین تر از قیمت تولید سقوط می کند. برعکس اگر تقاضا بیشتر از عرضه باشد، بدین معنی است که برای تولید چنین کالائی کمتر از آنچه مورد نیاز جامعه بوده کار انسانی صرف شده است. در نتیجه قیمت بازار این کالا به سطحی بالاتر از قیمت تولید افزایش می یابد. هنگامی که قیمت های بازار سقوط می کند، میزان سود نیز کاهش می یابد. در چنین شرایطی صاحبان سرمایه سعی می کنند از طریق افزایش بازده متوسط نیروی کار (و در نتیجه کاهش هزینه تولید کالا) خود را با شرایط جدید تطبیق دهند. بر اثر این اقدام واحدهائی که بازده تولید آنها در سطح نازلی قرار دارد از میدان خارج شده و موجب برقراری تعادل مجدد میان عرضه و تقاضا می گردد. اگر قیمت بازار افزایش پیدا کند، بر اثر افزایش سود سرمایه ها بطرف آن بخش کشیده می شوند. بدین ترتیب تولید کالای مورد نظر آنقدر افزایش می یابد تا بار دیگر میزان عرضه بیش از تقاضا شود و قیمت ها شروع به سقوط کند. بازی رقابت و نوسانات قیمت بازار در اطراف ارزش (قیمت تولید) کالاها در يك جامعه آشفته و دستخوش هرج و مرج که برای بازاری کور تولید می کند، مکانیسم واحدی را بوجود می آورد که در آن تصمیم گیری درباره نیازهای اجتماعی به سرمایه داران فردگرا محول می گردد. اما بازی عرضه و تقاضا فقط نوسانات قیمت ها را توجیه می کند بدون آنکه در تعیین محوری که این نوسانات در اطراف آن دور می زنند نقشی داشته باشد. زیرا تعیین کننده این محور جز زمان کار اجتماعاً لازم مصرف شده برای تولید کالاها نخواهد بود. همطرازی نرخ سود و توزیع سرمایه ها و ذخیره های پولی موجود بین بخش های مختلف اقتصادی براساس نیازهای بازار فقط زمانی می تواند در شکل کلاسیک خود کاملاً تحقق یابد که زمینه برای يك رقابت کاملاً آزاد فراهم باشد، رقابتی کاملاً آزاد میان خریداران از یکسو و خریدار و فروشنده از سوی دیگر (۱۲۲)، اما چنین رقابت کامل و آزادی تاکنون هرگز جامعه عمل بخود نبوشیده است. زیرا

در بدو پیدایش سرمایه‌داری وجود انحصارهایی که از دوره قبلی در پاره‌ای از بخش‌ها بوجود آمده و تا این زمان نیز به حیات خود ادامه داده است مانع ایجاد زمینه مساعد برای برقراری چنین رقابت کاملی می‌گشت و بهمین دلیل تنها به نزدیک شدن به چنین شرایط یا فضائی اکتفا می‌شد و در مراحل بعدی یعنی زمانی که شیوه تولید سرمایه‌داری خود به مرتبه انحصار رسید نیز همطرازی نرخ سود شکل تازه و خاصی بخود گرفت. (۲۵)

تمرکز و انباشت سرمایه

همطرازی نرخ سود در اصل به نفع واحدهائی که از بالاترین سطح بازده تولیدی برخوردارند و زیان واحدهائی که هزینه تولید در آنها بیشتر از هزینه متوسط تولید است، تمام می‌شود. کاهش هزینه‌های تولید و افزایش بازده تولیدی کار بیش از هر چیز موجبات بهبود و توسعه ابزار تولید را فراهم می‌سازد در نتیجه کارمرده (ابزار کار که چیزی جز کار بلاعوض نیست) جانشین کارزنده (نیروی کار انسانی) می‌گردد و بدین ترتیب واحدهائی که از نظر ماشین‌آلات مجهزتر بوده و سطح ترکیب اورگانیک سرمایه در آنها بالاتر باشد در میدان رقابت سرمایه‌داری پیروز خواهند شد و پیروزمندانه به فعالیت خود ادامه خواهند داد.

بدین ترتیب سرمایه‌دار زیر فشار ماشین بطور مدام خواهان بدست آوردن پیروزی‌های بیشتر و متصرفات جدیدتر می‌شد. او ناگزیر بود خود را با شدت رقابت حاکم بر بازار منطبق سازد، تا در امر کاهش قیمت‌ها توفیق حاصل نماید. و این انگیزه مداوم و وقفه‌ناپذیری است که وی را بر آن می‌داشت تا ضمن افزایش میزان تولید، خود به تهیه ماشینهای کاملتری که مستمراً به بازار عرضه می‌شد بپردازد. بدیهی است برای توسعه دامنه فعالیت واحدهای تولیدی حداکثر معقولی وجود داشت که عبور از این مرز بدون لطمه زدن به بازده تولیدی آن واحد امکان‌پذیر نبود و این مسئله حتی در اوج شکوفائی انقلاب صنعتی نیز درباره واحدهای تولیدی صدق می‌کرد. اما از آنجا که این حد و مرز نهائی به سرعت توسعه می‌یافت تعداد

ارنست مندل ۵۱

کثیری از واحدهای تولیدی در عمل همیشه با این مرز نهائی فاصله داشتند و به کوشش خود برای رسیدن به آن ادامه می دادند. هر چه ابزار تولید ماشینی تکامل بیشتری پیدا کند، بهمان میزان سطح ترکیب اورگانیک سرمایه نیز بایستی افزایش داده شود تا واحد تولیدی بتواند بسود متوسط دست یابد میزان سرمایه لازم برای تأسیس يك واحد تولیدی جدید با سود متوسط نیز بهمین نسبت افزایش می یابد و این بدان معنی است که ابعاد واحدهای تولیدی متوسط الحال نیز در هر يك از شاخه های صنمعتی بهمین ترتیب بزرگتر می شود. در چنین شرایطی آن دسته از کارخانه هائی که از بالاترین سطح ترکیب اورگانیک سرمایه برخوردار بوده، ذخائر بالاتر و سرمایه بیشتری در اختیار دارند، و در نتیجه می توانند خود را سریعتر با پیشرفتهای تکنیکی هم آهنگ سازند، در میدان رقابت با دیگر کارخانه ها پیروز می شوند.

تابلو زیر که نشان دهنده افزایش میزان سرمایه گذاریها در صنایع بزرگ و همچنین چگونگی توزیع سرمایه در واحدهای تولیدی با ابعاد متفاوت در آلمان غربی است، نمونه ای است که از میان هزاران مورد مشابه برای بررسی انتخاب شده است.

درصد سرمایه گذاری های انجام شده در صنایع مختلف با ابعاد مشابه و متفاوت در سال ۱۹۵۵

تعداد شاغلین واحد تولیدی صنایع شیمیائی ماشین سازی الکترونیک نساجی

نساجی	الکترونیک	ماشین سازی	صنایع شیمیائی	تعداد شاغلین واحد تولیدی
—	—	۱/۵	۳/۴	۴۹ تا ۱ شاغل
۴/۲	۵/۷	۵/۵	۳/۸	۵۰ تا ۱۹۹ شاغل
۴/۳	۶/۱	۶	۴/۷	۲۰۰ تا ۹۹۹ شاغل
۴/۸	۷/۱	۸/۲	۱۳/۶	بیش از هزار نفر

بنابراین کاملاً واضح است که، تکامل شیوه تولید سرمایه داری ضرورت تمرکز و انباشت سرمایه را با خود به ارمغان می آورد. بدین ترتیب اندازه متوسط کارخانه ها دائماً افزایش می یابد. تعداد زیادی از کارخانه ها و

واحدهای تولیدی کوچک بوسیله تعداد معدودی از کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی بزرگ که سهم فزاینده‌ای از سرمایه، نیروی کار، پول و تولید در کلیه شاخه‌های صنعت را کنترل می‌کنند، از میدان رقابت خارج می‌شوند و معدودی از واحدهای تولیدی بزرگ مقادیر عظیمی از ابزار تولید و نیروی کار را بخود اختصاص می‌دهند، که در دوران ماقبل سرمایه‌داری اگر نه درصدها بلکه حداقل در دهها مانوفاکتور نیز جای نمی‌گرفت.

خلاصه آن که واحدهای تولیدی بزرگ در صحنه رقابت واحدهای تولیدی کوچک را خرد می‌کند. زیرا از آنجا که هزینه‌های تولید در واحدهای کوچک در سطح بالائی قرار دارد، صاحبان این قبیل واحدها نخواهند توانست کالای خود را با سود در بازار بفروش برسانند و در نتیجه به‌کام ورشکستگی می‌افتند. هنگام بروز بحران و واخوردگی اقتصادی ورشکستگی صدها و بلکه هزاران واحد تولیدی کوچک رانابود می‌کند. با چنین رویه‌ای است که شیوه تولید سرمایه‌داری پروسه صعودی را که از بدو ظهور خود آغاز کرده است دنبال می‌کند. اما در کشاکش این تلاش تنها تولیدکنندگان مستقل نیستند که به‌قربانگاه کشانده می‌شوند بلکه این سرنوشت محتوم سرانجام به‌سراغ خود سرمایه‌داران نیز خواهد رفت. زیرا تاریخ سرمایه تاریخ نابودی و از هم پاشیدگی مایملک و ثروت تعداد کثیری از افراد در جهت منافع اقلیتی است که تعداد آنها روز به‌روز کمتر می‌شود (۲۶).

حال باید دید سرنوشت آن دسته از واحدهای تولیدی سرمایه‌داری که در کشاکش رقابت از میدان خارج شده و به‌مسئله کشانده شده‌اند چه خواهد بود؟ صاحبان این قبیل واحدها که بر اثر ورشکستگی مستقیم و یا تصاحب تمام یا قسمتی از سرمایه خود توسط سرمایه‌داران بزرگتر از هستی ساقط شده‌اند، در اغلب موارد بعنوان مدیران طراز اول با استخدام کارفرمای جدید درمی‌آیند. در غیراین صورت در سطوح پائین‌تر مدیریت و یا بعنوان تکسین مشغول بکار خواهند شد. حتی صاحبان واحدهای تولیدی کوچکتر که بسرعت رابطه با دنیای تجارت را از دست می‌دهند، ممکن است به‌کارمندان یا کارگران ساده تبدیل شوند. این تحولی است که به‌آن پرولتاریزه کردن (۲۷) طبقات متوسط یعنی تبدیل افراد صاحب سرمایه به‌افرادی که جز نیروی کار

ارنست مندل ۵۳

خود ثروتی در اختیار ندارند گفته می‌شود تابلوهائی که ذیلاً نقل می‌شود چگونگی این تحول در امریکا و آلمان غربی را بوضوح نشان می‌دهد. در فرانسه نیز وضع مشابهی دیده می‌شود، کما اینکه اگر در سال ۱۹۰۶ چهل و هفت درصد از جمعیت شاغل در این کشور مزد بگیر بودند، در سال ۱۹۲۱ این نسبت به ۵۴/۳٪ و در سال ۱۹۳۱ به ۵۷/۶٪ و در سال ۱۹۵۳ به ۶۵٪ رسید.

تحولات ساخت طبقاتی^(۲۸) در امریکا براساس درصد شاغلین در سطوح مختلف

۱۹۶۰	۱۹۵۰	۱۹۳۹	۱۹۳۰	۱۹۲۰	۱۹۱۰	۱۹۰۰	۱۸۹۰	۱۸۸۰	
۸۴/۲	۷۹/۸	۷۸/۲	۷۶/۸	۷۳/۹	۷۱/۹	۶۷/۹	۶۵	۶۲	مزدبگیر از هر نوع
۱۴	۱۷/۱	۱۸/۸	۲۰/۳	۲۳/۵	۲۶/۳	۳۰/۸	۳۳/۸	۳۶/۹	کارفرما در تمام زمینه‌ها

تحولات ساخت طبقاتی در آلمان براساس درصد شاغلین در سطوح مختلف

تمام خاك آلمان					
۱۹۳۳	۱۹۲۵	۱۹۰۷	۱۸۹۵	۱۸۸۲	
۲۹/۹	۳۱/۲	۳۵	۳۹/۱	۴۸/۲	کارفرمایان مستقل (بانضمام افرادی که بخانواده خود کمک می‌کردند)
۷۰/۱	۶۸/۸	۶۵	۶۰/۹	۵۷/۲	مزد و حقوق‌بگیر

مناطق متعلق به آلمان فدرال

۱۹۵۶	۱۹۵۰	۱۹۳۹	
۲۴/۸	۲۶/۴	۲۸/۶	کارفرمایان مستقل
۷۵/۲	۷۳/۶	۷۱/۴	مزد و حقوق‌بگیر

چنانچه نابودی و اضمحلال واحدهای تولیدی متوسط و کوچک مخصوصاً کارگاه‌های دستی توأم با رشد و شکوفانی صنایع نباشد تا نیروی انسانی خلع سرمایه شده بعنوان نیروی کار در این صنایع بکار گمارده شود، در این صورت گروه مزبور، یعنی صاحبان ابزار تولید قبلی حتی به کارگران مزدبگیر نیز تبدیل نخواهند شد، بلکه جملگی آنها از جریان تولید خارج می‌گردند بزبان دیگر در چنین صورتی این گروه بجای پرولتاریزه شدن به فقر کامل کشیده خواهند شد. این واقعه‌ای است که در بدو پیدایش سرمایه‌داری صنعتی در اروپای غربی بوقوع پیوست و بعدها نیز در کشورهای عقب‌مانده‌ای که مورد هجوم سیل بی‌امان کالاهای سرمایه‌داری قرار گرفته‌اند ادامه یافت. این پدیده مستمراً در مقیاسهای کوچک بظهور می‌پیوندد. کما اینکه در دوره کاهش ارزش پول پس از جنگ جهانی اول و بهمین ترتیب در دوره بحران اقتصادی سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۳ دامنه بسیار گسترده‌ای پیدا کرد و در پیدایش زمینه مساعد برای بقدرت رسیدن فاشیسم تأثیر زیادی داشت.

در ایالات متحده امریکا صنایع ابریشم‌بافی در اثناء جنگ اول جهانی و تا مدتی پس از آن به‌یک دوره پر رونق و خیره‌کننده قدم گذاشت. نقطه ثقل این رونق نیز شهر کوچک پاترسون بود، اما همینکه بازار از نظر این تولیدات به حد اشباع رسید و از طرفی با اختراع ریون (ابریشم مصنوعی) این صنایع نیز بشدت صدمه دید و با عقب‌زدگی مواجه گردید، آن دسته از کارگرانی که در اثناء دوره پر رونق پیشین مقداری از مزد نسبتاً بالای خود را ذخیره ساخته و از این طریق برای خود پس‌اندازی اندوخته بودند، به‌خرید چرخهای بافندگی

مستعمل پرداخته، بعنوان تولیدکنندگان کوچک شروع به فعالیت کردند. اما در فاصله سال‌های ۱۹۲۷ تا ۱۹۴۰ فعالیت بیش از ۵۰ درصد این واحدهای تولیدی کوچک با زیان مستمر. توأم بود تا جایی که درآمدی در سطح ۶ تا ۷ دلار در هفته برای آنها امری غیرعادی و نادر بشمار نمی‌رفت. در این مورد نیز همانطور که درباره کشاورزانی که صاحب قطعات بسیار کوچک زمین هستند مشاهده شده، مسئله پیرامون يك فقر پنهان دور می‌زند، زیرا در این شرایط نیز مالکیت ابزار تولید، این واقعیت را از نظر پنهان می‌دارد که درآمد صاحب آن حتی از درآمد کارگران بیکار صنعتی نیز بمراتب کمتر و ناچیزتر است. بازده تولیدی این چنین کاری آن قدر ناچیز است که می‌توان آن را بیکاری پنهان قلمداد کرد.

از طرفی روند تمرکز انباشت سرمایه تنها منجر به از بین رفتن و نابودی نسبی طبقه متوسط نمی‌گردد. در چنین اوضاع و احوالی بمحض آنکه در يك بخش معینی رقابت با واحدهای بزرگ تولیدی مخاطره‌آمیز می‌گردد سرمایه‌داران متوسط و کوچک داوطلبانه از آن بخش پا پس کشیده و می‌کوشند در شاخه صنعتی جدیدی آغاز به فعالیت کنند. پس بنا به گفته روزا لوکزمبورگ، این قبیل سرمایه‌داران در عین حال نقش پیش‌آهنگ را نیز ایفا می‌کنند. از طرفی انباشت سرمایه‌های صنعتی موجب پیدایش شاخه‌های شغلی با اصطلاح مستقل می‌گردند. بدین ترتیب که کارخانه‌های عظیم و غول‌آسا تعداد نسبتاً زیادی کارگاه کوچک و بزرگ نیز در اطراف خود بوجود می‌آورند. این قبیل کارگاهها از واحدهائی که فعالیت خود را به قبول سفارشات خاص محدود می‌کنند شروع و به واحدهائی که پاره‌ای از فعالیت‌های تولیدی در آنها مقرون به صرفه‌تر است خاتمه می‌یابد. سرانجام رشد قابل ملاحظه سرمایه ثابت موجبات پیدایش و ظهور ساخت قدرت جدیدی را فراهم می‌سازد، که بین استادکاران و مدیران طراز اول قرار می‌گیرد. در این ساخت جدید قدرت، سلسله‌مراتبی چون تکنسین‌ها، سرمهندسان، مدیران تولید، دفاتر برنامه‌ریزی، مدیران فروش و تبلیغات دوائر بازاریابی، رئیس لابراتوارهای تحقیقاتی و غیره بچشم می‌خورد. بدین ترتیب است که طبقه متوسط جدیدی بوجود می‌آید که سطح زندگی افراد آن تقریباً هم‌تراز با

سطح زندگی طبقه متوسط قبلی است. اما تفاوت اصلی این طبقه متوسط جدید با طبقه متوسط بورژوازی شهری قدیمی در آن است که طبقه متوسط جدید هیچگونه تملکی بر ابزار تولید ندارد، بلکه از مستخدمین و حقوق‌بگیران ساده بوجود آمده و تنها سطح مزد یا حقوق، سنت‌ها، شیوه زندگی و پیش‌داوری‌ها، اعضاء این طبقه را از طبقه کارگر جدایی‌کنند.

میل نزولی نرخ متوسط سود

برقراری همطرازی بین نرخ‌های متوسط سود، تقسیم ارزش اضافی بین واحدهای تولیدی را به نفع واحدهائی که از بالاترین ترکیب اورگانیک سرمایه برخوردارند تغییر می‌دهد. با این حال چنانچه متوسط ترکیب اورگانیک سرمایه در کلیه واحدهای تولیدی افزایش یابد، در صورت عدم تغییر سایر شرایط حد میانی نرخ سود نیز کاهش می‌یابد. برای مثال اگر در يك فاصله دهساله ارزش تولید سالیانه از

$$۵۰۰ \text{ میلیارد} = ۱۰۰ \text{ میلیارد} + ۱۰۰ \text{ میلیارد} + ۳۰۰ \text{ میلیارد}$$

به

$$۶۰۰ \text{ میلیارد} = ۱۰۰ \text{ میلیارد} + ۱۰۰ \text{ میلیارد} + ۴۰۰ \text{ میلیارد}$$

افزایش یابد، در نتیجه نسبت ترکیب اورگانیک سرمایه نیز از ۳ به ۴ افزایش می‌یابد و باعث کاهش نرخ سود بشرح زیر خواهد شد.

$$\text{از } ۲۵\% = \frac{۱۰۰}{۴۰۰} \text{ به } ۲۰\% = \frac{۱۰۰}{۵۰۰}$$

بدیهی است چنانچه سیستمی روز بروز بر میزان ابزار تولید موجود خود بیفزاید، نرخ بازده سرمایه‌های جدید و سابق رو به محدودیت می‌گذارد. از طرفی افزایش سطح ترکیب اورگانیک سرمایه، همچنین افزایش کار مرده در رابطه با کار زنده خصلت اصلی شیوه تولید سرمایه‌داری است. بهمین دلیل میل نزولی نرخ متوسط سود یکی از قانون‌مندی‌های اصلی تکامل شیوه تولید سرمایه‌داری بشمار می‌آید. تابلو زیر نشان دهنده سیر تکاملی نرخ سود در صنایع فعال امریکائی در مقاطع دهساله است (به میلیون دلار)

ارنست مندل ۵۷

سرمایه ثابت

مقطع زمانی	راکد	جاری	مزد و حقوق	سود	نرخ سود %
۱۸۸۹	۳۵۰	۵۱۶۲	۱۸۹۱	۱۸۶۹	۲۶/۶
۱۸۹۹	۵۱۲	۶۳۸۶	۲۲۵۹	۱۸۶۷	۲۰/۵
۱۹۰۹	۹۹۷	۱۱۷۸۳	۴۱۰۶	۳۰۵۶	۱۸/۱
۱۹۱۹	۲۹۹۰	۳۶۲۲۹	۱۲۳۷۴	۸۳۷۱	۱۶/۲

«اشتایندل» با ارائه آمار و ارقام متعدد، سقوط تدریجی آهنگ انباشت سرمایه در سرمایه‌داری کلاسیک را نشان می‌دهد.

پیدایش و تشکیل سرمایه‌های بازرگانی جدید در مقاطع دهساله به نسبت سرمایه‌های بازرگانی موجود

مقطع زمانی نسبت سرمایه‌های جدید الظهور به سرمایه‌های موجود

۱۸۶۹ تا ۱۸۷۸	۳/۷۵ %
۱۸۷۹ تا ۱۸۸۸	۴/۶۵ %
۱۸۸۹ تا ۱۸۹۸	۴/۳ %
۱۸۹۹ تا ۱۹۰۸	۳/۷۵ %
۱۹۰۹ تا ۱۹۱۸	۲/۷۶ %
۱۹۱۹ تا ۱۹۲۸	۲/۱۸ %
۱۹۲۹ تا ۱۹۳۸	۰/۳۸ %

از طرفی این نکته را می‌دانیم که نیروی کار در عین حال که ارزش جدید تولید می‌کند، به حفظ و نگهداری ارزش نیز مبادرت می‌نماید. سقوط نرخ سود بمعنی آن است که سهم فزاینده‌ای از تولید سالیانه صرفاً به مصرف حفظ ارزش سرمایه اصلی می‌رسد. در حالیکه سهم کاهش یا بنده‌ای از آن صرف افزایش میزان سرمایه موجود می‌گردد. کوتس نتس با تکیه بر آمار زیر اعتبار عملی این نظریه را ثابت www.hks-iran.com این منظور ارزش ابزار و

ماشین‌آلات تولیدی تولید شده در طول هر سال در امریکا را که بمنظور گسترش و توسعه ابزار و ماشین‌آلات موجود واحدهای صنعتی و نه برای جایگزین کردن ابزار و ماشین‌آلات فعال در این واحدها مورد استفاده قرار می‌گیرد محاسبه نموده و نسبت آن به کل ارزش ابزار و ماشین‌آلات تولید شده در همان سال را تعیین می‌کند. جدول زیر حاوی اطلاعات بدست آمده از این محاسبات است.

درصد ارزش ابزار و ماشین‌آلاتی که در مقاطع ده‌ساله صرف توسعه تجهیزات ماشینی واحدهای تولیدی شده است در ارزش کل ابزار و ماشین‌آلات تولید شده در همان فاصله زمانی

۵۷/۲٪	۱۸۷۹ تا ۱۸۸۸
۵۷/۹٪	۱۸۸۹ تا ۱۸۹۸
۵۲/۱٪	۱۸۹۹ تا ۱۹۰۸
۴۳/۱٪	۱۹۰۹ تا ۱۹۱۸
۳۶/۶٪	۱۹۱۹ تا ۱۹۲۸

«کوئس نتس» همچنین درصد هزینه‌های استهلاک سرمایه‌های راكد موجود در کل سرمایه‌های ناخالص متشکله در همان مقاطع زمانی ده‌ساله را نیز مطابق جدول زیر محاسبه نموده است.

مقطع زمانی درصد هزینه‌های استهلاک سرمایه‌های راكد در کل سرمایه‌های ناخالص متشکله

۳۹/۷٪	۱۸۷۰ تا ۱۸۸۸
۴۳٪	۱۸۸۹ تا ۱۸۹۸
۴۶/۵٪	۱۸۹۹ تا ۱۹۰۸
۵۰/۱٪	۱۹۰۹ تا ۱۹۱۸
۶۲/۴٪	۱۹۱۹ تا ۱۹۲۸
۸۶/۷٪	۱۹۲۹ تا ۱۹۳۸
۶۷/۸٪	۱۹۳۹ تا ۱۹۴۸

ناگفته نماید که میل نزولی نرخ سود از سالی به سال دیگر، و یا در مقاطع دهساله بصورت یکنواخت انجام نخواهد گرفت، زیرا این سقوط در دوره‌های مختلف تحت تأثیر عواملی که بر آن اثر خنثی‌کننده باقی می‌گذارند تعدیل می‌شود.

الف - افزایش نرخ ارزش اضافی: رشد ترکیب اورگانیک سرمایه به معنی رشد بازده تولیدی کار است. که این خود موجبات افزایش ارزش اضافی نسبی و در نتیجه افزایش نرخ ارزش اضافی را فراهم می‌سازد. برای مثال اگر ارزش کل تولید در یک مقطع دهساله از

$$500 \text{ میلیارد} = 100 \text{ M} + 100 \text{ V} + 300 \text{ C} \text{ میلیارد}$$

$$\text{به} \quad 625 \text{ میلیارد} = 125 \text{ M} + 100 \text{ V} + 400 \text{ C} \text{ میلیارد}$$

افزایش یابد. در نتیجه نرخ ارزش اضافی $\frac{m}{v}$ نیز از ۱۰۰ به ۱۲۵ درصد افزایش خواهد یافت. در چنین صورتی برغم ارتقاء سطح ترکیب اورگانیک سرمایه از ۳ به ۴ نرخ سود ثابت باقیمانده است.

$$\frac{m}{C+v} = \frac{100}{400} = 25\% \quad \frac{125}{500} = 25\%$$

با اینحال افزایش همطراز و یکسان نرخ ارزش اضافی و ترکیب اورگانیک سرمایه برای همیشه امکان‌پذیر نخواهد بود. زیرا با افزایش بازده تولیدی کار بر دامنه نیازهای کارگران نیز افزوده می‌شود و بدین ترتیب ارزش نیروی کار نیز ارتقاء خواهد یافت. از طرفی این تحول موجبات مساعد شدن زمینه برای تکامل جنبش‌های کارگری را فراهم می‌سازد، و از این طریق رشد نرخ ارزش اضافی را محدود می‌سازد. در اینجا بخصوص باید بر این نکته تأکید کرد که افزایش نرخ ارزش اضافی سرانجام به مرز نهائی خود برخورد خواهد کرد (غیرممکن بودن کاهش کار لازم به صفر) در حالیکه برای ارتقاء سطح ترکیب اورگانیک سرمایه حد و مرزی وجود ندارد. ضمناً نظریه از هم پاشیدگی سرانجام بر این نکته تأکید می‌کند که برای سرمایه غیرممکن است بتواند در دراز مدت به کمک افزایش نرخ ارزش اضافی از میل نزولی نرخ متوسط سود جلوگیری نماید و بروز بحران‌های ادواری بدلاتلی که در فصل نهم این کتاب

خواهد آمد اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

ب - سقوط قیمت سرمایه‌های ثابت: ترکیب اورگانیک سرمایه بازگو کننده روابط موجود میان مقدار کمی ابزار تولید و تعداد کارگران نیست بلکه روابط موجود میان ارزش ابزار تولید و قیمت نیروی کار انسانی شاغل را نشان می‌دهد. بنابراین هنگامی که بازده تولیدی کار در مفهوم عمومی خود افزایش یافت، ارزش هر يك از کالاها کاهش خواهد یافت. این قانون درباره کلیه کالاها صدق می‌کند. ماشین‌ها و سایر ابزار تولید نیز از آن مستثنی نخواهند بود. افزایش سطح ترکیب اورگانیک سرمایه نیز بهمین ترتیب موجبات کاهش قیمت ماشین‌ها و از این طریق کاهش ارزش سرمایه ثابت در قیاس با سرمایه متغیر را فراهم می‌سازد و به استقبال میل نزولی نرخ سود می‌شتابد. بنابراین در شرائطی که هرگونه پیشرفت بازده تولیدی سقوط ارزش هر واحد از سرمایه ثابت را در پی داشته باشد، لزوماً هرگونه پیشرفتی همزمان موجبات تورم درخور توجه تعداد این واحدها را نیز فراهم خواهد ساخت. بدین ترتیب در حالیکه افزایش ارزش هر يك از ماشین‌ها کاهش می‌یابد بر تعداد آنها با سرعت نسبی بیشتری افزوده می‌شود. نتیجه آن که تعداد کلیه ماشین‌ها موجود در مجموع بیش از آن که ثابت مانده باشد روند افزایش را طی می‌کند. از جمله در ایالات متحده امریکا نسبت ارزش ابزار تولید در رابطه با ثروت ملی از $7/4\%$ در سال ۱۹۰۰ به $8/3\%$ در سال ۱۹۱۰ و 10% در سال ۱۹۲۰ و 9% در سال ۱۹۳۰ و $8/7\%$ در سال ۱۹۴۰ و $10/9\%$ در سال ۱۹۵۰ و بالاخره $11/9\%$ در سال ۱۹۵۵ افزایش یافته است.

ج - توسعه زیربنای تولید سرمایه‌داری: سرمایه بكمك تجارت خارجی بمواد خام ارزان قیمت دست می‌یابد. و این نیز خود موجب کاهش ارزش سرمایه ثابت و بهمین ترتیب نیروی کار و افزایش نرخ ارزش اضافی و نرخ سود می‌گردد. از طریق انتقال شیوه تولید سرمایه‌داری، به سرزمین‌ها و کشورهای جدید، یعنی مناطقی که ترکیب اورگانیک سرمایه در آغاز نازلتر است نیز بمیزان درخور توجهی از سقوط نرخ سود جلوگیری می‌شود. گسترش زیربنای شیوه تولید سرمایه‌داری بصورتی اجتناب‌ناپذیر موجب گسترش مبادله می‌گردد، کشورهای سرمایه‌داری در مقابل آنچه که از دیگر

کشورها وارد می‌کند به‌صورت کالا و سرمایه به کشورهای مزبور می‌پردازند و این اقدام سرانجام شیوه تولید رایج در این قبیل کشورها را در هم ریخته و شیوه تولید سرمایه‌داری را جایگزین آن می‌سازد. از طرفی شیوه تولید سرمایه‌داری همراه با گسترش و استحکام خود در ابعاد جهان‌گیر، کلیه بخش‌هایی را که فعالیت در آنها با نرخ سود بیشتری همراه است محدود می‌سازد. این خصلت توسعه‌طلبانه در اثناء يك عصر نقش مهمی در تعدیل و یا جلوگیری کامل از میل نزولی نرخ سود ایفا کرد اما با گذشت زمان تأثیر آن روز بروز کمتر می‌شود تا جایی که در پاره‌ای از موارد می‌تواند اثرات منفی نیز از خود بجا گذارد. این حادثه مخصوصاً زمانی اتفاق خواهد افتاد که کشورهای عقب‌مانده‌ای که بنوبه خود در راه صنعتی شدن گام نهاده‌اند کشورهای پیشرفته را تحت فشار قرار داده از آنها بخواهند تا ترکیب اورگانیک سرمایه‌های آنها را افزایش دهند، تا آنها نیز بتوانند در میدان رقابت جهانی به‌خودنمائی بپردازند.

د - افزایش مقدار ارزش اضافی: گسترش و توسعه مستمر و بدون وقفه میدان فعالیت سرمایه‌داری، انباشت سرمایه، رشد تعداد کارگران مزدبگیر به معنی افزایش مداوم مقدار ارزش اضافی است، چنانچه سقوط نرخ سود بطور نسبی محدود باقی بماند، این افزایش مطلق موجب آشتی سرمایه‌دار با سیستم موجود می‌شود، زیرا در حقیقت سرمایه‌دار از اینکه سود حاصله بجای ۱۲ درصد از ۲۰۰ میلیون فقط ده درصد از يك میلیارد باشد هیچگونه وحشتی بخود راه نمی‌دهد و روبرو شدن با چنین وضعی برایش ناراحت‌کننده نخواهد بود. زیرا افزایش منافع عاید شده از ۲۴ به ۱۰۰ میلیون بسادگی سقوط ناچیز نرخ بهره را جبران می‌کند. ضمناً کوتاه‌تر کردن زمان بازگشت یا باز تولید سرمایه نیز در رشد مقدار ارزش اضافی تأثیر بسزائی دارد.

مهمترین تضاد سرمایه‌داری

کلیه تناقضات شیوه تولید سرمایه‌داری را می‌توان در يك تناقض عام و زیربنائی خلاصه کرد: تضاد و تناقض موجود میان رشد واقعی جمعی شدن تولید

و شکل سرمایه‌داری مالکیت فردی شخصی. دسته جمعی شدن تولید در رژیم سرمایه‌داری، پرمعنی‌ترین و پیشرفته‌ترین ثمره پیروزی همه جانبه این شیوه تولید بحساب می‌آید. زیرا با وقوع این تحول، جامعه پراکنده پدرسالاری، جامعه برده‌داری و جامعه فئودالیسم با هزاران واحد کوچک و مستقل تولید و مصرف که تنها با یک پیوند بدوی و متزلزل بنام رابطه مبادلاتی بهم مرتبط می‌گشت جای خود را به جامعه‌ای با روابط انسانی همه‌گیر و دربرگیرنده می‌دهد. تقسیم کار توسعه می‌یابد و نه تنها در یک کشور بلکه در ابعادی جهانی رو به تکامل و تعالی می‌گذارد. در شرایط جدید دیگر هیچکس در صف نخست به تولید ارزش‌های مصرفی برای تامین نیازهای شخصی نمی‌پردازد. کار هر کس بهمان میزان که او فقط با بهره‌گیری از نتیجه کار هزاران و باز هم هزاران فرد دیگر می‌تواند بزندگی ادامه دهد نقش شرطی لازم برای زنده ماندن دیگران را ایفاء می‌کند. از این پس کار فردی فقط بعنوان سلول کوچک یا جزء ناچیزی از کار اجتماعی وجود خواهد داشت. زیرا تنها کار دسته‌جمعی واقعی تمام انسانها می‌تواند تولید اجتماعی جدید را پیش براند. این تولید دیگر خصلت اجتماعی پیدا کرده و تمام بشریت را درخود جذب می‌کند. اجتماعی شدن تولید در رژیم سرمایه‌داری شرایط را برای رشد همه جانبه و عظیم نیروهای تولیدی فراهم می‌سازد. رشد سرمایه‌های ثابت و بیش از همه تعداد ماشین‌ها و ابزار تولید در کارخانه‌ها و همچنین صنایع حمل و نقل فقط بر اثر تکامل جدی و شدید تقسیم کار امکان‌پذیر است. این جهش غیرعادی نیروهای تولیدی ناشی از رشد ترکیب اورگانیک سرمایه، انباشت سرمایه و گسترش مداوم حوزه عمل شیوه تولید سرمایه‌داری است که سودای تسخیر سراسر جهان را در سر دارد و علاوه بر آن دامنه نیازهای انسانی را نیز بمیزان حیرت‌آوری توسعه می‌دهد، و برای نخستین بار انسانها را نسبت به امکانات متنوع و نامحدود تکامل و شکوفائی شخصیت تمام افراد جامعه بشری آگاه می‌سازد. اما این اجتماعی کردن فزاینده تولید، که کار همه انسانها را به کار جمعی تبدیل می‌کند منظم، هدایت شده و منطبق با یک طرح و برنامه پیش‌بینی شده پیش نمی‌رود بلکه بجای آن بوسیله نیروهای کور و قوانین بازار هدایت می‌گردد. همچنین نوسانات نرخ سود و بازی همطرازی نرخ سود، یعنی اشکال خاصی که قانون ارزش‌ها در

رژیم سرمایه‌داری بخود می‌گیرد، عوامل اساسی هدایت شمرده می‌شوند، بهمین جهت در تمام زمینه‌ها امر اجتماعی شدن تولید مادی مستقل از نیازهای انسانی که خود در بیدار کردنشان مؤثر بوده است انجام می‌گیرد. زیرا در این شرایط تنها منفعت‌طلبی و حرص صاحبان سرمایه در تعیین جهت تکامل تولید تعیین‌کننده است. مالکیت شخصی سود را به‌تنها موتور محرکه تولید تبدیل می‌کند و چنین وضعی تکامل نیروهای تولید را به‌عقب مانده‌ترین و نازل‌ترین شکل ممکنه متجلی می‌سازد. بدین ترتیب گرچه تولید با حرکات جهشی به‌راه توسعه می‌رود اما این توسعه مربوط به‌بخش‌هایی است که سود بیشتری عاید می‌سازند و نه بخش‌هایی که ضروری‌ترین نیازهای انسانی را تامین می‌نمایند. از جمله تولید نوشابه‌های الکلی، نشریات مبتذل و انواع و اقسام وسائل تخریب‌کننده، بر اقداماتی چون مبارزه با آلودگی هوا، ایجاد مدارس و بیمارستانها و غیره پیشی می‌گیرد تا جائی که امروزه در انگلستان پولی که بمصرف شرط‌بندیهای مختلف می‌رسد بمراتب بیشتر از هزینه‌هایی است که در راه مبارزه با سرطان، فلج کودکان و سایر موارد مشابه صرف می‌شود. مالکیت شخصی محصول اضافی اجتماعی و ارزش اضافی ناشی از آن، به‌تولید سرمایه‌داری خصلتی هرج و مرج‌طلبانه می‌دهد بطوری که کمبود در پاره‌ای از بخش‌ها و وفور در بخش‌های دیگر بطور مستمر ادامه می‌یابد، تا زمانی که سرانجام وجود اضافه تولید عمومی، اقتصاد جامعه را بکام بحران‌های ادواری می‌اندازد و از این طریق غلطکاری‌های منبعث از این هرج و مرج را مجدداً اصلاح می‌کند. عدم تعادل و برقراری رابطه نامعقول میان شاخه‌های مختلف تولید، یکی از عواقب اجتناب‌ناپذیر این هرج‌ومرج است. نحوه توزیع نیروی کار انسانی در شاخه‌های مختلف تولید، هرگز براساس توزیع قدرت خرید موجود برای تولیدات این بخش‌ها انجام نمی‌گیرد. این نابسامانی و هرج‌ومرج، سرانجام پس از رسیدن به‌نقطه اوج خود به‌بحران منجر می‌گردد تا از این طریق بار دیگر تعادلی زودگذر و موقتی بوجود آید. تناقض موجود میان دسته جمعی کردن فزاینده و عملی تولید سرمایه‌داری و شکل مالکیت خصوصی سرانجام در قالب تناقض، میان میل فزاینده و نامحدود نیروهای تولید به‌پیشرفت و تکامل، و مرزهای تنگ تحمیل

شده به بازار مصرف، یا به عرصه وجود می‌گذارد. با این حساب شیوه تولید سرمایه‌داری نخستین شکل از اقتصاد است که در چارچوب آن تولید و مصرف کاملاً از یکدیگر جدا می‌شود و تولید به عاملی قائم به ذات و مستقل تبدیل می‌شود. اما بحران‌های ادواری مرتباً از این واقعیت پرده برمی‌گیرند که تولید هرگز نمی‌تواند برای مدتی طولانی رابطه خود را با ظرفیت مصرفی جامعه قطع نموده و بطور مستقل از آن عمل کند.

کار آزاد و کار از خود بیگانه شده

در يك جامعه ابتدائی، تولیدکننده بطور کلی فعالیت تولیدی یعنی کار خود را از دیگر اشتغالات انسانی‌اش جدا نمی‌کند. بدیهی است این وحدت و همبستگی شدید مبین تمام موجودیت و بیش از همه فقر جامعه و خصالت محدود نیازهای شخصی فرد است و نه ناشی از تلاش آگاهانه وی بمنظور تحقق بخشیدن به شکوفائی کلیه توانائی‌های انسانی‌اش. او در این مقطع از حیات تاریخی خود مرعوب سلطه مطلقه طبیعت است. عواملی چون عدم اطلاع از کم و کیف طبیعت، وابستگی شدید و حقارت‌آور به جادو و برخورداری از يك تفکر بدوی تکامل نیافته نیز این سلطه مطلق طبیعت را تشدید نموده و بر آن دامن می‌زند. اما آثار مرتب بر این سلطه حقارت‌آمیز بوسیله همبستگی شدید و همکاری و تعاون اجتماعی رایج تا حدود زیادی تعدیل می‌شود. در این دوره وابستگی فرد به جامعه به متعادل‌ترین شکل خود متحقق می‌گردد. بدیهی است در شرائطی که محیط جبهه‌گیری خصمانه‌ای نداشته باشد مبادرت بکار با نوعی رضایت خاطر و نشاط جسمی و روحی همراه خواهد بود. زیرا همزمان با هم به‌ارضای نیازهای جسمی و اجتماعی، همچنین نیازهای اخلاقی و زیباپرستی منجر می‌گردد (۱۲۱). از آن پس بتدریج هم‌آهنگ با رشد نیروهای تولید بشریت نیز خود را گام‌بگام از سلطه مطلقه طبیعت آزاد می‌سازد. رفته رفته با محیط آشنا شده و راه و رسم تغییر آن در جهت خواسته‌های خود را می‌آموزد. بدین ترتیب بر نیروهای طبیعی که تاکنون کم و بیش مقهور آنها بود، مسلط می‌شود. در نتیجه پیروزیهای آتی

علم و فن که انسان را به فرمانروای طبیعت و کائنات تبدیل می‌سازد، آغاز می‌گردد. اما بشریت برای رسیدن به این پیشرفت‌های بزرگ ما به‌ازای کلانی می‌پردازد. گذر از يك جامعه دست‌به‌گریبان با فقر مطلق به جامعه‌ای که کمبود نسبی مشخصه آن باشد، در عین حال به‌قیمت گسستن از يك جامعه یکپارچه و هم‌آهنگ و ورود به يك جامعه منقسم به طبقات مختلف تمام می‌شود. از هنگامی که در جامعه اقلیت ممتازی پا به‌عرصه وجود گذارد، که حق استفاده از اوقات فراغت خصوصی را برای خود قائل شد، زمان از خود بیگانگی، کاربردها و کاربلاعوض اکثریت افراد جامعه برای اقلیتی محدود نیز آغاز شد. بدین ترتیب بشر به‌مان نسبت که خود را از سلطه مطلقه طبیعت آزاد می‌ساخت، زیر سلطه نیروهای کور اجتماعی، زیر سلطه هم‌نوعان خود (برده‌داری و مالکیت بر افراد) و یا زیر سلطه محصولات دست‌خود (تولید ساده کالائی و تولید سرمایه‌داری) قرار می‌گرفت. خصلت از خود بیگانگی کاربردها نیازی به توضیح و تشریح ندارد. برده و بنده هیچ‌گونه حقی نسبت به‌زندگی و قسمت اعظم وقت خود ندارد. آنها نه تنها از حق شکوفا ساختن آزاده شخصیت انسانی خود محرومند، بلکه مرتبه اجتماعی آنها امید هر نوع پیشرفت و تکاملی را در دلشان نابود می‌کند. بهمین ترتیب کار نیز در جامعه سرمایه‌داری خصلتی از خود بیگانه می‌یابد و در نتیجه به‌از خود بیگانگی انسان کمک می‌کند. این از خود بیگانگی بیش از هر چیز موجبات جدائی شدید کار از سایر اشتغالات غیراقتصادی انسان را فراهم می‌سازد. در جامعه سرمایه‌داری اکثریت عظیم افراد نه بخاطر علاقه به‌شغل و حرفه و رضایت خاطری که از این طریق به‌آنها دست می‌دهد، یا تحت تأثیر احساس ضرورت پرورش توانائی‌ها، استعدادهای جسمی، فکری و اخلاقی خود بلکه به‌این دلیل بکار اشتغال می‌ورزند که بتوانند بدینوسیله نیازهای انسانی خود را بطرق دیگر و خارج از کار ارضاء نمایند.

در اوایل استقرار رژیم سرمایه‌داری و حتی در عصر حاضر نیز هنوز در نزدیک به‌نیمی از جهان این نیازها به‌يك سطح زندگی حیوانی محدود و در بازسازی قوای از دست‌رفته جسمانی خلاصه می‌شود. هر چه این نیازها توسعه یابد، هر چه زمان کار روزانه کوتاه‌تر شود و به‌مان نسبت تناقض میان

زمان از دست رفته و زمان جدید باز یافته شده نیز بیشتر و شدیدتر می‌گردد. محرومیت از اعمال هر نوع کنترلی بر شرائط کار، ابزار تولید و محصول تولید شده بوسیله کارگر همگی نشانه‌های بارزی از این از خودبیگانگی کار می‌باشد. شدت محرومیت کارگر از حق نظارت و اعمال کنترل‌های یاد شده دقیقاً معادل همان شدتی است که افزایش ارزش اضافی نسبی جایگزین افزایش ارزش اضافی مطلق می‌گردد. بهمان سان که از تعداد ساعات کار روزانه به قیمت تشدید غیر انسانی مستمر کار و ماشینیزه کردن آن، کاسته می‌شود.

کار نوبتی یا شیفتی (که حتی روند زندگی معمولی کارگر در شبانه‌روز را مختل می‌سازد)، کار کنار باندهای متحرک، نیمه اتوماتیک شدن صنایع، از رشد بازماندگی حقوق و امتیازات قبلی هم مراحل مختلف این از خود بیگانگی است که در آخرین نقطه آن کارگر به یک چرخ کوچک رابط بین دو مکانیسم غول‌آسا تبدیل می‌گردد. یکی ماشین‌هائی که او را به ورطه فقر و نابودی می‌کشند (۲۰) و دیگری ماشینیزم اجتماعی که با مقررات، سلسله مراتب، مجازات‌ها و ناامنی سازمانی‌اش موجودیت وی را خرد و خمیر می‌سازد. در نتیجه او نیز برای گریز از فشار طاقت‌فرسا و نابودکننده این شرائط ماشینی شده به آغوش بی‌تفاوتی پناه می‌برد، بی‌تفاوتی زهرآگینی که سرانجام وجودش را از شوق بزندگی و سازندگی تهی می‌کند. و این همان سرنوشتی است که همگام با رسوخ ماشینیزم بکارهای اداری به سراغ کارمندان این قسمت نیز خواهد رفت. (۳۱) از خودبیگانگی سرانجام در شبیه‌سازی و منزوی سازی فراگیر رایج در جامعه سرمایه‌داری یعنی در مصرف از خود بیگانه و اوقات فراغت از خود بیگانه نیز متجلی می‌گردد. در این جامعه همه چیز قابل خرید و فروش می‌شود. ستیز همه با همه اساسی‌ترین و اصیل‌ترین رفتار انسانی را مسخ می‌کند. بدین ترتیب حمایت از ضعفا، افراد کهنسال و کودکان، همبستگی گروه‌ها، آرزوی کار دسته جمعی و کمک به یکدیگر و بالاخره نوع دوستی، تمام این تمنیات، خصائل و امکانات انسانی تنها بگونه‌ای منحط و از طریق تحصیل اشیاء و اعمال و با میانجی‌گری پول امکان تحقق خواهد یافت. تازه سرمایه‌داری تمام کوشش خود را بکار می‌بندد تا با ایجاد الگوهای مشترک و همگانی تلاش در این زمینه‌ها را نیز هر چه ممکن است هم شکل‌تر

و ماشینی تر کند. در نتیجه کاهش ساعات کار روزانه بیش از آنکه موجب گسترش و توسعه اوقات فراغت در ابعاد شخصی و انسانی اش گردد به پیدایش اوقات فراغتی منجر خواهد شد که خصلت‌های انسانی خود را از دست داده و در راه یکنواختی و انحطاط پیش می‌رود. مدت‌ها پیش گروهی از کشیش‌های پروتستان آلمانی غربی به تاسی از کارگر - کشیشان کاتولیک به انگلستان رو کرده و برای چند ماهی در مؤسسات صنعتی آن کشور مشغول کار شدند. آنها در پایان این دوره گزارش دقیق و تکان‌دهنده‌ای پیرامون خصلت از خود بیگانگی کار در رژیم سرمایه‌داری منتشر ساختند که قسمتی از آن ذیلاً نقل می‌گردد:

جبهه‌گیری کارگر در مقابل کار عموماً منفی است. صرف‌نظر از معدودی کارهای یدی که لازمه اشتغال به آنها بر خورداری از مهارت‌های خاص است و در ضمن کارگر در اثناء کار می‌تواند مستمراً بر دامنه تجربیات خود بیفزاید و بهمین دلیل وضع خاصی دارند و از این قاعده کلی مستثنی می‌گردند، در سایر موارد نفس کار در کارخانه حالت يك عمل الزامی و اجتناب‌ناپذیر را دارد. کارگر به محل کار خود و تمام متعلقاتش بعنوان دشمنی نگاه می‌کند که زمان درازی بروی مسلط است و اراده خود را بوی تحمیل می‌نماید. او به ماشین‌هایی که ناگزیر بکار با آنهاست، به سلسله مراتب حاکم بر کارگاه (از سر کارگر گرفته تا مقامات بالاتر یعنی عواملی که در مقابلشان هیچگونه اختیاری از خود ندارد) به قوانین کار و شوراها ی کارگری (گو اینکه این قبیل شوراها عملاً در واحدهای صنعتی ما نقش درخور توجهی ایفا نمی‌کنند) و حتی به همکاران خود (زیرا آنها نیز جزئی از محیطی بشمار می‌روند که او هر روز با آغاز نوبت یا شیفت کار خود در نهایت اکراه و اجبار به آن وارد شده و در پایان ساعات کار با عجله آن را ترك می‌کند) به دیده خصومت می‌نگرد. در نظر او اوقاتی که در کارگاه سپری می‌گردد عمر از دست رفته و تلف شده بشمار می‌رود. ظاهراً حتی نوع و شیوه کار (اعم از اینکه کار سنگین جسمی باشد یا کار با ماشین‌های نیمه اتوماتیک که فقط نیاز به نظارت و کنترل دارند) نیز برای او اهمیت چندانی ندارد. زیرا شخص او در تصمیم‌گیری در این مورد نیز دخالتی نداشته و این تصمیمی است که دیگران برایش گرفته‌اند.

آنچه مسلم است برغم قوانین کار و وجود سندیکاهاى کارگرى در سیستم اقتصادى ما، کارگر کوچکترین سهم را دارد. نوسانات، رکودها و بحران‌ها قبل از هر چیز با به‌خطر انداختن سطح اشتغال، موجودیت کارگران را مورد تهدید قرار مى‌دهد، حال آنکه سایر عوامل ذینفع در روند تولید مى‌توانند بدون آن که ضایعات انسانی شدیدیرا متحمل شده باشند از این قبیل مهلکه‌ها جان بدر برند. احساس عدم امنیت و وابستگی شدید به تحولات بی‌امان و خشن اقتصادى نیز در هیچیک از اقشار اجتماعى شدیدتر و آزاردهنده‌تر از طبقه کارگر نیست و در چنین شرایطى بدون تردید جز از طریق ایجاد تغییرات وسیع در موقعیت اجتماعى طبقه کارگر هیچگونه امیدی به‌بروز تغییر در وجدان اجتماعى این طبقه نمى‌توان داشت. (۳۲)

مبارزه طبقاتى

دلیل اصلی نبودن طبقات در جماعت‌های انسانی پیش از تاریخ، آن است که در آن شرایط تولید اجتماعى هر چه هست از مرز تولید لازم پا فراتر نمى‌نهد.

تقسیم جامعه به طبقات مختلف، مبین رسیدن نیروهای تولیدى به‌درجه‌ای از رشد است، که دست‌یابی به‌اضافه تولید خاصى را امکان‌پذیر مى‌سازد. اما این رشد هنوز به‌آن پایه نرسیده است که تمام افراد جامعه را از فرصت لازم برای انجام وظایفى که در امر تراکم و انباشت اجتماعى برعهده دارند برخوردار سازد. در چنین شرایطى که رشد نیروهای تولید به‌حد کافى نرسیده است، پیدایش عدم تساوى اجتماعى و تقسیم جامعه به‌طبقات مختلف اجتناب‌ناپذیر است، و این تحول حتى در جوامعى که بطور موقت و گذرا از بروز آن جلوگیری شده باشد نیز سرانجام جامعه‌عمل بخود خواهد پوشید. اما شیوه تولید سرمایه‌دارى با جهش بزرگى که در روند پیشرفت نیروهای تولیدى بوجود مى‌آورد، برای نخستین بار در طول تاریخ حیات بشر شرایط اقتصادى لازم برای از میان برداشتن طبقات را فراهم مى‌سازد. زیرا در این مرحله سرانجام میزان تولید اضافى اجتماعى به‌حدى مى‌رسد که اجازه مى‌دهد

ساعات کار تمام افراد به حداقل ممکنه کاهش داده شده و از این طریق شرایط مساعد برای شکوفائی فرهنگی آماده شود. ضمناً این امکان نیز بوجود آید که تمام افراد بتوانند وظیفه خود را در تراکم و انباشت اجتماعی (و اداره کردن امور) به نحو احسن انجام دهند. بدین ترتیب نه تنها طبقه متمکن و صاحب ثروت کلیه امتیازات قانونی خود را از دست می‌دهد، بلکه سازمان دهی آگاهانه کار یعنی آنچه عملاً از دوره سرمایه‌داری خصلت اجتماعی بخود گرفته است به‌زمینه و زیربنای مساعدی برای شروع مرحله جدیدی از شکوفائی و بالندگی نیروهای تولید در ابعاد جهانی تبدیل می‌شود.

از طرفی توسعه و رشد شیوه تولید سرمایه‌داری نه تنها شرایط اقتصادی لازم برای از میان برداشتن طبقات را فراهم می‌کند بلکه در عین حال شرایط اجتماعی لازم برای این تحول را نیز فراهم می‌سازد. زیرا رشد شیوه تولید سرمایه‌داری به معنی رشد طبقه کارگر است. طبقه کارگر نیز طبقه‌ای است که اعضای آن هیچگونه مالکیتی بر ابزار تولید ندارند و بهمین دلیل خواهان الغای هرگونه اعمال مالکیت خصوصی بر ابزار تولید می‌باشند. این طبقه در عین حال تمام کارکردهای تولیدی جامعه مدرن را بصورت یکپارچه در دست خود می‌گیرد از طرفی با متمرکز ساختن آنها در کارگاه‌های بزرگ بصورت غریزی و براساس تجربیات گذشته با اطمینان خاطر هر چه بیشتر بر این واقعیت وقوف حاصل می‌نماید که تنها با برخورداری از شکل، همکاری متقابل و همبستگی است که می‌تواند به دفاع از علائق و خواست‌های خود برخیزد. بهمین دلیل ابتدا به کمک همین خصائل برای بدست آوردن سهمی بیشتر از ارزش جدیدی که خود تولید کرده است به مقابله با کارفرما برمی‌خیزد و خواهان کاهش یافتن ساعات کار و افزایش دستمزدها می‌گردد. اما در مراحل بعدی درمی‌یابد که این مبارزه پی‌گیر و بی‌امان در صورتی به پیروزی قطعی خواهد انجامید که در جهت مبارزه با مجموع سلطه و آقائی سرمایه و دولت حامی آن بکار افتد. مبارزه طبقاتی پرولتاریای جدید بدین ترتیب به یک حرکت سیاسی تبدیل می‌گردد. حرکتی برای خاتمه دادن به امتیازات و ثروت‌های سرمایه‌داری و اجتماعی کردن وسائل تولید و تجارت و بالاخره ایجاد بنای یک جامعه سوسیالیستی بی‌طبقه.

پانویس‌های فصل پنجم

۱- مدافعان اقتصاد بورژوازی از این نکته غافل نمانده‌اند که تشابه موجود میان نیروی کاری را که بصورت روزانه، هفتگی و یا در طول ماه از طرف کارگر فروخته شده، با فروش دائمی نیروی کار برده ندیده بگیرند. کمااینه الیزا جونس کاپیتان هلندی در سال ۱۷۴۲ در این زمینه می‌نویسد:

اینکه يك انسان زیر سلطه انسان دیگر قرار گیرد و اینکه حاصل کاری که کارگر، روزانه برای کارفرمای خود انجام می‌دهد به‌تملک استاد درآید، هیچگونه تعارضی با عدالت ندارد، البته بشرط آنکه در این میان به‌حقوق انسانی غیرقابل انتقال (?) افراد تجاوز نشود.

۲- چنین قواعد و نظاماتی در صنایع دستی مقدم بر عصر سرمایه‌داری از جمله در آغاز فعالیت صنایع خانگی در بسیاری از کشورها وجود داشت. از جمله در نیمه قرن پانزدهم فرد ریش سوم در این زمینه اقداماتی بعمل آورد.

۳- برای پی بردن به‌علل این فریاد و فغان‌ها باید گفته معروف سینیور اقتصاددان مشهور را به‌یاد آورد. او می‌گوید، حذف آخرین ساعت کار روزانه بمعنی حذف سود است.

۴- ارزش اضافی یعنی تفاوت موجود میان ثمره نیروی کار (محصول تولید شده) با هزینه معاش این نیرو. سرمایه از طریق متمرکز ساختن جمع کثیری از کارگران در کارخانه‌ها همچنین تجدیدنظر مستمر در نحوه تقسیم کار بازده تولیدی کار را افزایش

۷۲ رخصاره‌های اقتصاد (دفتر سوم)

می‌دهد و بدین ترتیب محصول بیشتری را تصاحب می‌کند، حتی بدون آنکه بر تعداد ماشین‌های موجود در واحد تولیدی افزوده باشد.

۵- در بررسی‌هایی که در زمینه زمان‌بندی کار انجام می‌گیرد، کار به واحدهای يك ثانيه‌ای یا $\frac{1}{4}$ ثانيه‌ای تقسیم می‌شود. در حالیکه در مطالعه و بررسی حرکات این تقسیمات تا $\frac{1}{100}$ یا $\frac{1}{200}$ ثانيه نیز پیش می‌رود.

۶- تشابه درخور توجهی که پی، سرگانت فلورنس میان ساخت قدرت در کلیسا و سلسله‌مراتب درجات نظامی و سازمان مدرن کارخانه‌ها مشاهده می‌کند، بعدها نیز بوسیله وانس پاکارد مطرح و مورد استناد قرار می‌گیرد.

۷- قبل از آغاز انقلاب صنعتی غالباً ماشین‌هایی که بهره‌گیری از آنها منجر به بیکاری نیروی انسانی می‌گشت از طرف مقامات مصادره و توقیف می‌شد. برای مثال در قرن هفدهم استفاده از يك نوع ماشین جوراب‌بافی ابتدا در انگلستان و به دنبال آن در فرانسه ممنوع شد. بهمین ترتیب در سال ۱۶۲۴ استفاده از يك ماشین سوزن‌سازی و در سال ۱۶۳۵ بهره‌گیری از ماشین‌های چوب‌بری ممنوع اعلام گردید.

۸- مکاتب رسمی اقتصادی حتی در عصر حاضر نیز آشکارا از این پدیده دفاع می‌کنند و معتقدند که فقدان هر نوع بیکاری به کارگران اجازه می‌دهد تا سطح مزدها را بشکل نامعقولی افزایش دهند و از این طریق موجب ایجاد تورم گردند. برای اطلاع بیشتر به مقالات اکونومیست، هشتم اوت ۱۹۵۵ و پانزدهم دسامبر ۱۹۶۹ که در آنها بر نظر ترومن رئیس جمهوری امریکا تکیه شده است مراجعه نمایید. ترومن در این زمینه چنین اظهار نظر می‌نماید: برعکس برای حفظ سلامت اقتصادی لازم است که همیشه يك نیروی کار آزاد و در جستجوی کار وجود داشته باشد.

۹- برای اطلاع بیشتر افراد بی‌اطلاع و یا مغرض مخصوصاً باید بر این نکته تاکید کرد، که کسانی که ادعا می‌کنند مارکسیست‌ها ارزش نیروی کار را تا حد يك کالا تنزل می‌دهند، کاملاً در اشتباهند و چنین ادعائی به تمام معنی بی‌اساس می‌باشد، زیرا مارکسیست‌ها این نکته را قاطعانه به اثبات می‌رسانند که این سرمایه‌داری است که موجبات تنزل نیروی کار تا حد يك کالا را فراهم می‌سازد. کما اینکه مفاهیمی چون بازار کار و بورس کار دلیل گویائی برای اثبات این واقعیت است.

۱۰- به فصل ۱۱ که بطرح مفصل این مشکلات اختصاص داده شده است مراجعه

شود

- ۱۱- به منال‌هایی که در فصل ۱۳ ارائه شده است توجه شود.
- ۱۲- تأثیر عامل سنت در تعیین مزد از طرف پولانی و جان روبینسون مورد تأکید زیاد قرار گرفته است
- ۱۳- ۲۰۰ سال پیش از هر هزار نفر فقط یک نفر جوراب می‌پوشید، صد سال بعد از هر پانصد نفر یک نفر و امروز برعکس در هر هزار نفر کسی دیده نمی‌شود که جوراب نپوشد. این موضوع در سال ۱۸۳۱ در گزارشی که از طرف of useful knowledge Society For the Diffusion تحت عنوان نتایج ماشین‌زما انتشار یافت بیان شده است.
- ۱۴- در یک کشور صنعتی پیشرفته چنانچه حالت اشتغال کامل برقرار باشد، و آنگاه بر اثر یک رویداد غیرمنتظره ناگهان تقاضا کار بمیزان شدیدی افزایش یابد، بهیچ‌وجه نمی‌توان با استفاد از وجود میلیون‌ها زن خانه‌دار، نوجوانان و افراد بازنشسته درصدد ارضای این نیاز و ایجاد تعادل در بازار کار برآمد. کم‌اینکه چنین شرائطی در اثناء جنگ دوم جهانی در ایالات متحده امریکا، آلمان، انگلستان و غیره بوجود آمد. بلکه در چنین شرائطی تنها راه ممکنه استفاده از وجود کارگران خارجی است.
- ۱۵- تا سال ۱۸۱۶ بسیاری از مؤسسات وابسته به کلیسا در لندن رأساً در فروش صدها تن از کودکان تهی‌دست به کارخانه‌های پنبه‌پاک‌کنی و نساجی لانکشاير و پورکشير که بفاصله ۳۰۰ تا ۳۵۰ کیلومتری لندن، قرار دارند فعالیت داشتند. این قبیل کودکان بوسیله قطارهای باری به منطقه یاد شده منتقل می‌شدند. سر ساموئل رومیلی شخصیت بشر دوست انگلیسی با قاطعیت اعلام می‌کند که این قبیل کودکان از نظر پدر و مادرشان همانقدر از دست رفته بشمار می‌رفتند که آنها را به هندوستان فرستاده باشند. همین نویسنده با لحنی نیشدار و تحقیرآمیز در مقابل سخنرانی سال ۱۸۱۱ ورتی Worthey در مجلس عوام انگلستان جبهه‌گیری می‌کند و می‌گوید آقای ورتی که به نفع هم‌پیمانان خودش صحبت می‌کرد بر این واقعیت صحنه گذاشت که در طبقات بالای جامعه لازم است برای تقویت روابط عاطفی فرزندان با پدر و مادرشان هر چه ممکن است تلاش بیشتری بکار برد. اما برعکس در طبقات پائین برای کودکان مفیدتر آن است که آنها را از منجلا ب فقر و نکبتی که گریبانگیر اولیائشان می‌باشد بیرون کشید. او سپس می‌افزاید. ممانعت از ادامه کار کودکانی که بعنوان کارآموز در کارگاه‌های پارچه‌بافی به کار مشغولند با منافع عمومی مغایر است زیرا با این اقدام ارتقاء قیمت کار اجتناب‌ناپذیر می‌گردد....

۱۶- رومان روس دولسکی با بررسی دقیق آثار اقتصادی مارکس، قسمت‌هایی را که مربوط به نظریه مزد می‌شود گردآوری نموده، و تنها در این میان با يك مورد مواجه می‌گردد، که می‌تواند در زمینه امکان افزایش مزد نسبی در صورت افزایش مؤثر بازده تولید شك و ابهامی بوجود آورد. بهمین ترتیب اشتایندل در اثر معروف خود تحت عنوان

Maturity and Stagnation in American capitalism

۱۷- آلیسون دیویس به این نتیجه رسیده است که اعضای این طبقه آن چنان به فقر و گرسنگی خوگرفته‌اند، که هیچگونه تمایل و اشتیاقی به کسب اطلاعات بیشتر و بالاتر نشان نمی‌دهند. او در این باره می‌نویسد: در اصل تمنا و اشتیاق به پیشرفت تجملی است که مستلزم برخورداری از حداقل امنیت مادی می‌باشد، وقتی انسان حداقل آنچه را برای سیر کردن شکم خود در ماههای آینده لازم است بدست آورد و مسکن لازم را نیز در اختیار داشت، می‌تواند فکر گذراندن يك دوره آموزشی و یا کسب تبحر شغلی را به مغز خود راه دهد.

۱۸- ما در فصول آینده این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد، که آیا اصولاً کارمندان می‌توانند منشاء تولید ارزش اضافی باشند یا نه و اگر می‌توانند این توانائی تا چه حد است، و بهمین ترتیب این موضوع را که آیا اصولاً مزد پرداختی به این دسته از افراد از محل ارزش اضافی تولید شده بوسیله کارگران تأمین می‌گردد یا نه؟

۲۹- بهمین دلیل منطقی است که پایه‌گذار اقتصاد کلاسیک یعنی آدام اسمیت ارزش کالا را به درآمد تولید کننده و مالک آن محدود می‌سازد و آن قسمت از ارزش را که به عنوان جزئی از ارزش ابزار به کالا منتقل می‌گردد به دست فراموشی می‌سپارد.

۲۰- در قرون وسطا در شهرهای اروپائی عموماً قیمت ارزاق و سایر مایحتاج زندگی تثبیت شده است و خرید و فروش آنها هرگز سود کلانی بیار نخواهد آورد؛ بهمین دلیل نیز همیشه قیمت خرید آنها یائین‌تر از ارزش واقعی کالا بوده است. در امپراطوری اسلامی که معمولاً چنین تثبیت قیمتی وجود نداشت و سرمایه‌های کلانی در معاملات غله بکار افتاده بود، خوبی یا بدی وضع محصول باعث نوسانات شدید قیمت این محصولات می‌شد.

۲۱- مؤسسه ولسر در آوسبورگ در سال ۱۵۰۵ در تأمین هزینه‌های مالی هجوم برتقالی‌ها به‌هنگام شرکت کرد. در سال ۱۵۲۷ تأمین کلیه هزینه‌های يك لشکرکشی نیمه تجاری - نیمه نظامی دیگر به‌ونزوئلا را نیز تقبل نمود، علاوه بر آن در تجارت ادویه بین

لیسبون، آنت ورپن و جنوب آلمان نیز شرکت داشت، در بهره‌برداری از معادن نقره و مس تیرول و مجارستان سهم بود و در مهمترین شهرهای آلمان، ایتالیا و سویس شعبات تجاری فعال داشت. خلاصه کلام سرمایه این مؤسسه در کلیه زمین‌هائی که سود قابل توجهی داشت فعالیت می‌کرد.

۲۲- این تابلو و تابلو بعدی از تابلوهائی که در کتاب سرمایه مارکس ارائه شده اقتباس گردیده است. به این تابلوها از نظر فنی ایراد کوچکی وارد می‌شود. زیرا در این تابلوها نرخ سود براساس سرمایه در حال افزایش (به درصد در جریان تولید) محاسبه می‌شود حال آنکه سرمایه‌دار نرخ سود را در رابطه با مقادیر سرمایه‌گذاری شده در حال محاسبه می‌نماید این تفاوت‌گذاری میان سرمایه در حال افزایش و سرمایه موجود در روشهای ماکرو اقتصادی امرزی کاملاً رواج یافته. بنابراین چنانچه این تفاوت‌گذاری نادیده‌انگاشته شود به اشتباهات بزرگی منجر خواهد گشت. در اینجا فقط کافیست مؤسسه‌ای در نظر گرفته شود که هر سال سرمایه‌گذاری خود را تجدید می‌کند. در چنین صورتی مثال‌های ما از نظر فنی نیز کاملاً صحیح خواهد بود.

۲۳- بسیاری از نویسندگان بر این عقیده‌اند که گرچه مارکس در جلد اول کتاب سرمایه به طرح نظریه ارزش کار می‌پردازد اما در جلد سوم همین کتاب هنگامی که به تجزیه و تحلیل مکانیزم عمومی اقتصادی سرمایه‌داری می‌پردازد نظریه فوق را نادیده می‌گیرد و در کمال سکوت از آن دست می‌کشد. حال آنکه امروزه این موضوع به اثبات رسیده است که مارکس نظریه قیمت تولید را در سال ۱۸۵۸ و حتی پیش از تألیف جلد اول کتاب سرمایه ارائه کرده بود.

۲۴- در شیوه تولید سرمایه‌داری این شرط آخری در باصطلاح بازارکار برای عرضه‌کننده نیروی کار بطور کلی منتفی است.

۲۵- چگونگی انتقال ارزش‌ها به قیمت بدقت هرچه تمامتر و با توجه بکلیه جزئیات امر بوسیله ناتالی موسکوسکا در کتابی تحت عنوان «سیستم مارکسیسم و توضیحی درباره ساخت آن» مورد بررسی قرار گرفته و محاسبه شده است.

۲۶- در این خصوص به ارقام ارائه شده در فصول ۷ و ۱۱ مراجعه شود.

۲۷- باید به معنی اقتصادی این مفهوم توجه زیادی داشت و این نکته را در نظر گرفته که وخامت وضع کارگر الزاماً به معنی سقوط سطح زندگی او نخواهد بود.

۲۸- این شیوه بیان در حقیقت عاری از اشتباه نیست، زیرا در گروهی که تحت

۷۶ رخساره‌های اقتصاد (دفتر سوم)

عنوان مزد و حقوق بگير طبقه‌بندی می‌شود، تعدادی از مدیران طراز اول، مهندسين، کارمندان عالیرتبه و غیره نیز قرار می‌گیرند که هرچند در شمار حقوق‌بگیران وابسته و غیرمستقل قرار دارند اما با توجه به شیوه زندگی، نقش اجتماعی و سطح درآمد و غیره بیش از همه به طبقه بورژوازی تعلق دارند.

۲۹- برای مثال به توضیحی که از «دوک‌بو» کار دسته‌جمعی رایج در داهومی بعمل آمده مراجعه شود.

۳۰- از جمله رشد سریع تعداد تصادفات ناشی از کار.

۳۱- يك کارگر ماهر پس از بیست و پنج سال کار مشقت‌بار، ناگهان متوجه می‌گردد که يك جوان ۱۸ ساله که کنار ماشین جنب او کار می‌کند در هر ساعت مزد تقریباً معادل مزدوی دریافت می‌کند، و هزاران نفر در اطراف وی وضع مشابهی دارند. از طرفی تکرار مداوم حرکات مشابه يك نواخت در طول ساعت‌های متوالی بصورت غیرقابل تحملی خسته‌کننده و کسالت‌آور می‌شود. او در چنین شرائطی به یاد پدر خود که احتمالاً فقیرتر از وی بود اما لا اقل می‌توانست بوجود چلیك‌هائی که می‌ساخت مغرور باشد می‌افتد. حال آنکه امروز تمام استعدادها در وجود ماشین خلاصه شده و فقط بوجود آن است که انسان می‌تواند مغرور باشد. شاید نظامات کاری حتی صحبت کردن با کارگر پهلونی و یا آب خوردن خارج از وقت استراحت را نیز برای وی قدغن کرده باشد.

۳۲- به تجزیه و تحلیل کاملاً مشابهی که در *et J. l'ouvrier d'aujourd' hui* از A. Andrieux موقیعت کارگر فرانسوی بعمل آمده است مراجعه شود.